

هست حالت جمله در کف عاریت

معنای است بود که سنان اکابر اولان جمله فایده عاریت در کف سنان
است و او ایدر کس و یا بکس قایلماز اگر اول حال سنان نصیحت قالمورس نالان
و کربان اولمغه سبب اولور پس خلافت حقده اول حال حلقه تسلیم اید و ضروری
الکدرن جعفران اختیار کله انفاق است قال الله تعالی و انفقوا مما جعلکم
متخلفین فیہ یعنی سزاه اولان کما اهلان سزاه و کله در بلکه سز
و کید و خدغه سز که طرف حقان بطریق العاریة و الاغانیه منصف سز بو
جریندن حقان فالخر راه حقده امر حقده انفاق ایدر یکوز اشته بو معنای دندر
که عارف بو حال حقده پس بکانتن کاتن ویر کانتن لازم کلمه دیدن
زیرا حق زکاتنه او ایندن بر بو معنای دن خلافت زکوة و بر رفاهه

عاریت را باز می باید سپرد

پیچ کس دیدنی که زر با خود سپرد

معنای است بود که عاریت کسیر معنی صاحبی طیش موی و تسلیم ایدمک
کر که در معنی معیر اولان کسه عاریت عاریت مستغیر الذکر است و او ایدمک
انگیزون عرب معاورنا العواری ویدی یعنی ایدر کانتن اولان جمله امور کت
جمله سز کزک اموان و کزک مناصب عوار ایدر که نوبت بنوبت معاور
و تداول اولور و بر قسبه بان قایلماز و پیچ کسه کوز و کس که حال کندی
ایده بله قسبه کوزدی یعنی کوز کزک پس حال کسه است صحاب اولن یعنی اولمک
عاریت اولان کسینه تداوم کزک و بیکانه کذب کبیر و موجود مصر و ف علمانی
خطا در و دنیا به تعلق ایدمک شور و عطفه

حاصل از دنیا چه باشد امری عین
نه گزری کربس و یکت پاره ز جان

معنای بیت بود که امری نمودن عین دنیا و دنیا و متاع دنیا
نه حاصل اولور یعنی غایتی حاصل نه اولور طغوز آرزو بشون بیاض
پس بزنی اولور که گفتند و بر بارجه بر اولور که قهر در یعنی با سنا
و دنیا غایت کهن و قهر اولوب عاید است الکن چهر و غیر بدین تقصیر داخل
اولور پس بومعنی خاطر که راسخ اولوب الحاکموزه تبارک است اول
قال الله عزوجل ولا تنس نصیبتکم من الدنیا بعض اهل تقصیر
و بیشتر در که نصیب است و اولور که گفته قارون که بود قدر خوار است
حاکم اولور که دنیا دن نصیب بر کفن اولور یعنی بلحاکی و آخر خسته
چرا سن بودی

هر چه دادی در ره حق آن ترست

و آنچه ماند آن بلمای جانت ترست

معنای بیت بود که هر چه دادی که حق بولنده یعنی ز جان بی چون و چرا
اول سنند یعنی آنچه از دنیا منتهی اولور سن و اول سنند که سنند نصیبت
قالی اول سنند بلمای جانت در زیر آفتاب اولور سن و انفاق است و حق
غرض تقصیر و سبیل شیطانده اولور اولور حق حال و در جانی رضی در زیر
صاحب المان نه دن سبب ایندی و نه به هر ایدکی و چون انفاق است
و بود جمله از سنند اولور خاتم

هر که با از کت ز حق راضی شود
حاجت او را خدا قاضی شود

معنای بیت بود که هر که که حق تعالی دن آرزو راضی اولور خدا
انکه حاجتی تقصیر و حکم ابدی و کن خطا بیده وجوده کت ز کج اولور و رزقی
انکه اولور و آرزوی حق اولور و یا خود اهل رضا اولور انکه کت جمیع
حاجات مقصیه و تحباب الکره اولور بوند اهل قناعت و رضایت تقصیر
موترا اولور رزق و از در زیر آفتاب رضایت رضای و رضای اولور
من کان لله کان الله له و تقصیر هو حصوه من سعاده الهیه دن خال
و کلام

مشا دمی دنیا سر اسر عم نبود

سور او را در عقب عالم نبود

معنای بیت بود که سر او دنیا اولور آخزه دن غم و غصه اولور
یعنی انکه سر او را جلکدن غمته و کت کویا که سر تا با غم و الم در و دنیا نماند
او کویا عقیده و صبر کند با س و طای اولور حیال آخونده موت اولور
بینه پس دنیا نماند اولی آغلیق و آخری موت در و آور تا ده واضح اولور
احوال عارضه به اعتبار بود در زیر آفتاب سنه ده واضح اولور سر او را
جمیع است بر سنه سر او ملز انچون معبود حکمده اولور

امور لائق از قرآن کوشش دار

جای شاد و نیکوست دنیا هوش دار

امور لائق مناس اولان نهی لائق و بیگانه ایدر که او نهیده و نهی
 امر که مولا در تنگم خوانده و در و البس و ندری که خلد او و حقیقت
 نهی در که لاتا بگو او بگذر که در لائق از لائق الی غیره که
 بعضی عمای غایب نهی طلب ترک بخورد و چون نهی نهی است او اولور
 و جمیع موارد و نهی بود به او زرنه در و جانزد و در که او در و
 خطا به اولور لائق قارونه خطا بدر که حضرت موسی علیه السلام غزاده سه
 ایدر که مضارح خوانی الختم بعین بود اولور وی قان الله یو از قال
 له قوم لائق ان الله لایحب الفرجین قوم قارونه و ایدر اسر ایلر
 مؤمنار بیدر فرزند عاقله بسیار انشراح صبر در اکثر بایده بدین
 و نیویه ایله اولور یعنی قارونه بطریق النصیحه دیدیر که با قارون یوقار
 خزانة حاکم اولور و یو قال دنیا ایله فرحان اولور بلکه فرجی ترک ایله
 زیرا الله تعالی خراف دنیا ایله فرحان اولور سو حزن من و ناله دنیا
 غایب مبعوضه و کما تحت انجمان تحت آسمان بی جان و فرام در پس
 دنیا ناله ثواب آخرت مطاوبد بر یوشه تنم و طر معمای
 بود که امی سر قرآن یعنی آیات قرآنیه ان لائق ان الله لایحب الفرجین
 آیت اولان خطا به خلاف طوت و این استماع ایله و ز خراف دنیا ناله
 مسرور و اکامغور اولمغی قوزیرا دنیا جای مسرور و کله عقلیه باشنه
 جمیع ایله بلکه دار العیون و الاخواند رس غیب عشره دار مسرور
 اولان آخرت تا خضر ایله و آینه حزن او زرنه اول که حزن معانی
 عالیله و نذر که خواص بشرک مقامیدر

شادمانانرا نذر دوست حق

این سخن دارم زستان از ان سبق

معنای س بود که حق تعالی ناله شادمان و ز خرافه خندان اولور
 دوست طومر زیرا دنیا مبعوضه حقد و مبعوضه تحت این در مبعوضه
 بود که مضمون بن استادن در رس طومر یعنی حقیقت شناس
 اولان عالم و عارف بجا بود و جهانه تعلیم و افاده ایلمش در پس کا طاهر
 نصیحتیه عاقل اولمق کر کرد

کفر فرج داومی ز فضل حق رواست

کیست از دنیا فرج کردن خلعت

معنای س بود که اگر حقاقت فهمیدن فرج طومر سار او و کله
 زیرا فضل و رحمت آسمان ایله فرحان اولمق او زرنه کامور سن تنگ آیت
 مذکور و دن مستفاد اولدی و کله دنیا دن فرج ایلمک خطا در زیرا لائق
 مرور ایدر که او زرنه منهای در

تا شو عسمت زیادت در جهن

رونیکن کن نکیونی در زندگان

معنای س بود که تا که سنگ دنیا عسم و کله زیاده و بکتن

بوله سن یوری که زوجه ایام که ایام که ایام که مقصود خفته صبه و اعمال
مناکه در ربا و احتراز از آن که بوقوله عمل اجلی تاخیر و غم و رزقی زیاد
اید و رجا و ایام گنا و صداره گنا زیاد و شرفین بیاند که شویله که اگر
عسر افزون اولیق لازم کله صبه و صله رجا ایام افزون اولیوری
و جانشین که زیاد گنا برکت حسیله اوله و محتار که انفاست تفاوت
اولیق حسیله اوله زبر اعسر فی الخفقه انفاست در و انفاست سه رجه
ایام سمرک سور و رطبه ایام افزون اولیوری و آنه علم بالمال
و مایه الفقه المانع من الزیاده و الانفاست فی الآجال فانهم

تا نکا آب روید روزگار

معصیت کم کن بعالم زینبا

معنی — بود که تا زمان سنا آب و روی و حرمته نقص
و یا خالق الاکان معصی و الا از خاسته ذلیل انجبه و با بالی ز خانه
بانده خوار اولیه سن صافن معصیت آرز شده عالمه یعنی بهیچ وجه
حقه نه آرز و نه خوف عاصی اوله زبر اعصیان که فصلیه کنه ایچکار
سبب بعد رحمان در ساحت قرین دور اولان ایسه خاک را اولیور فانهم

بوله بر پاهم فقیری آورد

آنده بسیار پیری آورد

معنی — بود که آفاق اوزره بول ایام و یا خود عین

اولیور

اولیور یعنی حاله ببول ایام که هم فقیر یعنی کتور محل بول که قادور است
و یا غیر می مانع او لغنه قیا ببول ایام یکس مواضع ضرورات مستشانه
خصوصا که اکثر بلاد و ایالاته توخته میسر و کدر و حقوق عم و
عقبه ان سانه پیرکات و هم کتور زبر ادرت کرد که بهنوم قومی
انفانه نه ضعیف قلوبت ارج شبیه اولیور و درین شهر
که همگانه شح بر برده منعقد اولماز زبر اهرم و خون ان زنده خواب
اید و واریدر که بویوزون شح و شح منعقد اولماز یعنی بجه ساج و صقل
هی شبیه تشغل اولیور فانهم

شب در آینه نظر کردن خلک است

روز را که بر بینی تو روی خود رو است

خانه که ترترک و تاریکیت بود

موسی باید که نزدیکت بود

تا فراید قدر و جاهت را خدا

روز شب می شمشاد هم در می

کم زن اندر پیشانیه شترک

آنکه خاصر آن تو با شترک شترک

بزرگباری و وفاداری گزین
ز آنکه آب روی افزاید زین

معنای است بود که بوشاق و وفاداری اختیار آید نیز مشرب
و عذرا و نیکه شول سید که بود یکی صفت آب روی افزون اولور
انگیزان کا و طبع بکون نیت و نیکه بوی طبع و خفاش بوکن چو با تحمل
ایمانت انبیا صفت روفاهی بودید در آنکه عید طومر قدر است
حق و کرک خفاش قال الله تعالی بوجوه بجهت فایم

هر که او با خاقن بخشاید همی

بی شک آب رویش افزاید همی

معنای است بود که هر که که خفاش رحمت آید زین شک آب
رویش افزون اولور یعنی خفاش و رحمت محالده خلق رحمت آید زین
انگیزان در آنکه کند نیکه اسن و اکبر اولاد پدر و بر آبروی برادر و آهوی
اولاد و برینه بیل جمع بوجله به در و اخوان و اولاد اولان معالده
ایله که لطف و رحمت و شفقت در آنکه بو صفت رحمانه ایله محبوب
القلوب اولاسن و رحمتش افزون اولور بقد و جاه بولاسن فایم

چون بکار خویش حاضر بوده

آب روی خویش افزوده

معنای است بود که چون که کند کار که حاضر اولور سن آبروی
و رحمتش آید زین سن بقیه اگر اینک عینه اعتماد آید و سپاس
فایم سن بیکه بالفعل حاضر اولور سن خفاش حق بود اولور سن زین
بیکه این سنات بدبیر که موافق این سن طومر بیکه سن مجید ایله و آب
رویش دو کله خصیصه صبا که کار خطیر است شخص و ضعیف تقوی فضل ایمان
مجد خطره در وقت آن سر که باشد که خورده سوال آید و است
بچون قالند در پیش اولور همی ایتم عینه اصم علم و بوجوب و بر مشرب

هر که حاضر نیست نذر کار خویش

ریزد آب روی از رخ خویش

معنای است بود که هر که که کند کار که حاضر اولور سن عینه
اصم لایق آب روی رخ از نیکه و بیکه و رحمت فایم از و صو کلمش
آغاج بیکه خور بوجوب فایم

هر که با خاقن بخشاید بود

آب روی او در اخلاصش بود

معنای است بود که هر که که انک خفاش رحمت اوله انک رحمت از خفاش
اولور زین رحمت و رحمت بری بر نیکه مقلوب بد پس شول دل که صفت
رحمت اوله انک صفت رحمت و عزت اولور و رحمتش بجهت معاونت
واحد و وانعام و اخفاش در پس حالیده و بد نیکه اولاد نشاعدر

دوستی بابی هنر عین جمل است

در نداری شوخا و راهم رو است

معنی است بود که در هنر دوستان و محبت اینست خط اول
غیر می دگر بلکه عین نفس خط در زیر محبت با عدل و انوار صفت
ظاهر اولان که کور تا که ظاهر و باطنه آندن مستفید اوله و عداوت
والفتنه فائده بولم و عسری ها و حاصل هوا اوله و اگر اوله
هنر سزی و دشمنان طومر و عیادت اینتر سکا و جی جانر و سزا در
یعنی نه دوست و نه خود و دشمنان اول تر بر این هنر اولمق عداوت آفت
اینتر بلکه اول مقوله ناقصه خصوصه خاله الذهن اولمق لازمه
که نه نفس الامر ایضا و لا یفنع قبیلند

تا بخاند رازت از دوستان

سر خود باد و سنا کمتر رکان

معنی است بود که تا نشاند رازت و دشمنان زنا کار کنی دوستان
مستور اولمق اول تو می کنی سر نه دوسته از ارق سوبه یعنی چه افش
ایتمه زیرا و پیش در که کل سر جاوز الاثنین شاع یعنی یکبارگی چنان
سر درون اجب با قول غنه کبرسه و جی آخو و دشمنان آغز نه و در ضعیفی
قابل اولما ز پس آن درون دله حفظ اید و با هیچ بر خورده اچاق کر کرد
والا بر و جی چنانغز

معنی است بود که در هنر دوستان و محبت اینست خط اول
غیر می دگر بلکه عین نفس خط در زیر محبت با عدل و انوار صفت
ظاهر اولان که کور تا که ظاهر و باطنه آندن مستفید اوله و عداوت
والفتنه فائده بولم و عسری ها و حاصل هوا اوله و اگر اوله
هنر سزی و دشمنان طومر و عیادت اینتر سکا و جی جانر و سزا در
یعنی نه دوست و نه خود و دشمنان اول تر بر این هنر اولمق عداوت آفت
اینتر بلکه اول مقوله ناقصه خصوصه خاله الذهن اولمق لازمه
که نه نفس الامر ایضا و لا یفنع قبیلند

ای برادر پیره مردم قدر

تا نذر د پیره ات شخص در

معنی است بود که ای برادر مردم و آخوت فرزندم و برادر کی
تجربونم خفاش پیره سخی بر تمه یعنی کز لو اولان عیون کشف ایتمه رخص
پیره اید و بسنوری کشف اید رجب بلکه خفاش ستاریه صفت عمل
ایده و خفاش خفاش متخاق اول تا که بر غری می همه هیچ نشاند پیره
بر تمه زیرا اند و کوه کوره بولور سن خبر او شرا

هر که قدری بنات در جهن
زنده شمارش کن از مردگان

معنی است بود که هر که نشاند که بد غوی و بد زبا اولمق اول تو می
دنیا و قدر قدر و اعتبار اولیه سن آن زنده صایمه زیرا اولیه کس
خود لر دند یعنی میت حکمت در الحاصل خوار و حقیر اولان نه نشاند حیات
دنیویه سح حیات کبیر و محارته سبب اخلاق رویه در

از قناعت هر که نبودشان
کمی توان کرد از دشمنان

معنی است بود که هر که نشاند که انان چون قناعتینان
اولیه و موجود اولان مرتبه دن زیاد سن طلب ایلمه چون آنغال دنیا

عبدالله بن محمد بن علی بن ابی طالب
در روزی که در کربلا کشته شد
این شعر را در کتب معتبره
در حدیث معتبره
در تفسیر معتبره
در تاریخ معتبره
در جغرافیه معتبره
در طب معتبره
در فقه معتبره
در ریاضیه معتبره
در نجوم معتبره
در کیمیا معتبره
در فلسفه معتبره
در ادب معتبره
در لغت معتبره
در معانی معتبره
در اصطلاح معتبره
در سبب معتبره
در احوال معتبره
در عیال معتبره
در دنیا معتبره

معنی است بود که هر که نشاند که انان چون قناعتینان
اولیه و موجود اولان مرتبه دن زیاد سن طلب ایلمه چون آنغال دنیا

تواند و غنی آید و زرعین اهل حرص بنون عالم طوبی و زهره قدر حق
بوله طوبی و نیز بلکه قهرده طوبی ارق طوبی و زرع که استخوان و دریدن نشانی
ایچنه طوبی پس نغینانک فریدنه آخونه قوا ایقو من کر کرد

دانشجوی باش از حق ترسکار باش نیز از حمتش امیدوار

ترس نغینه خور غوغی مننه مصدری ترسید که قور غمخیز کار کاف عجب ایله ادوات
مبالغه در که فعل فاضل و امر و بعضی احما و اخرنه لاحق اولور و کثرت معنی سن
افاده آیدر که معنای مبالغه هم فاعله بر پروردگار که کثیر التوبه در
رب کبیر و آخر کار کبیر عفو معنی و یاد کار کبیر که اگر توبی دیگر
نیز حرف عطف در دخی دیگر روینده معنی کلور امیدوار است لغوی
کلور که وار ادوات تشبیه در قمر وار کبیر و مصاحبت ایچوندر امیدوار
و نیز کار کبیر امیدوار و عظمتنا و دیگر و در قالیق کلور که از غایب
مناسبت و بیافت معنی سن افاده آیدر که ترک اوله آندنیر ارا ایدر تغییر
ایدر راه وار که آت او صافند نه بر یوله بر آت دیگر
معنای سن بود که دانشجو تعالیله زیاده خوف آیدنچی
اول و کار نیک امن اوزرنه اولمه زرع زرع در روینده رگمتدن امیدوار
و زرع اول و نا امید اولمه که بودنی کفر در قال کف لاتا منمو کارانه
وقال کف لا تقظوا من رحمة الله الایه فانم جا

برعد و بی خویش چون یابی ظفر عفو پیش آور ز جوشش در کند

معنای

معنای سن بود که چون که کنی و دشمنانک اوزرنه ظفر بولمه سن و غایب
اوله سن عفو ای او کوه کتور و آنات کفایه کن یعنی عفو راجع اوله مفاصده
و آن شرعانه و قین استفتایه و آن کتوره عمل قبل زرع بعضی اید و وار در
قتل و یا غیره وجهه موافقه سن لازمه رکنم بعضی حیوانات حل و حرام
قتل او نوبت قاره و کلر و کلب عفو و عقوب و درونکج
و بدکار کی خوشی کن

بزدباری جوینی آزار باش تو آنکه کرد در دست ز نام تو فاش

معنای سن بود که بوشلق آره و دله یعنی خلفانک بهرنه ایله
یونکن کتور کنی اول و آن آزار اول یعنی کتور یعنی ایتمه و سب و ستم ایلمه
و دهانک محض و خطبه تا که منزه نامک فاش و منتشر اوله یعنی بویده خصمال
جمیده و اخلاق جمیله سبیه لسان ناسه ایونا کانه سوینده و خلق سنه
حسن حالنه شهادت آیدر که انتم شهادت الله فی الارض موچینه آنرا
حسن شهادت و ندرک عن الله قبله قریندر خصصه و بیشتر در که حرفی نفر
یکه بر ولی عن حکمنه در و نیشهادت آیدر مقبول زرع آنکه نفس
ایتمکله کلام شوب اغراضه خالصدر

پر مخور اندوه حرکت آبی بولر اوس چونکه وقت آید کرد پیش و سوس

معنای سن بود که ای بولر اوس و صاحب بود او جویست خاینه

بزدباری جوینی آزار باش

پر مخور اندوه حرکت آبی بولر اوس

عزم و غصه نمودن چو قیامه و توبه خوف اید و با طاعت به هر کجای الفسنة عزم نمائید
چونکه وقت موعده خا و اجاره اجدهم خلیت خون ساعده و لایستفاده من مونجه مقدم
و منوخر اولماز و سنگت نمون و خوف فکله ایش بنز و بیج که مونه در قابولمز چونکه
اجکات سن معلوم و مرض مهمومی بود قدر پس منوخر جام آشم فنا اولاجون
بیله به رفت سفر آخرت و توبه و تحصیل از اینچون منجاسته اولوق کرد که فاقم

دل ز غل و غش همیشه پاک و بار

تا توانی کینه در سپینه مدار

همیشه و ایشا مویسه در غل و غش ایکیه هی غل و غش معینانه کسریه در غل و غش
و قدی عداوت و کین طومون و غش هی غل کین و ایشا من نسیج ایشا کات و یا ایشا
ایشا کاتنه ناکه خلافت ایشا کات و تونارت ایشا کات باطنه غل و غش
و بر کینه عوب معاد و بر که قینه انتقام ایچون عداوت طومعقد

معنای رسد بود که قلبه اخلاق و توبه دن و انما کات طومعقد
اولد قیه سینکه هیچ بر کینه به کین و عداوت طومعقد ز ایشا کات قلبانه در تحقیقه
جنت معنویه در و اهل جنت معنویه کلور و نزع عا فیه صدر و رحم من غل
پس جنت حاجله اهل اولوق استین ایر کند و کات باطنه تنه از کله ایدر
و اختیار به نزع ایدر و احویه منزع اولمغه تا خیر ایشا کات و الا مقربین دن کلمار

یکه کیم کن خواجه بر کرد از غل و غش

دل بنه بر رحمت جبار تو پیش

معنای رسد بود که ای خواجه و عزیز و دشمن کن کی خضر و عکله اوزرنه

از اعقاد

از اعقاد ایدر یعنی اصلا طیبانه و بنم عمل و ایدر در هر نفس کله غل و غش کورمه بلکه
کوله کلکی کن کی جبار و عفا اولان مولانا فضل و رحمت توبه یعنی ایا طیبان
زیر انونین آنند در و عمل موجب و دخول جنت و کله بلکه دخول فضل و رحمت
منوط در اگر چه در جات جنت اعماله کوره ایشا اولنور و بعضی اعمال
وار در که عز اصلا با طدر و بعضی هی بعضی فاسد در و درست عمل
ناور زیر ایشا و حافظه هوه و باطنه سخ و اعانت صعبه که ایشا او
کحل اولیا به مخصوص صدر بوسینه خرمند قائم اولوب و کله عدا غل و غش
اعمال کور که رو غیره اعقاد ایشا درست اولد یعنی بیهوش غل و غش بعضی
خواص فرائض ایدر اکتفا و بعضی هی جمیع اعمال غیره به ایدر بفسد
ایده س اولد بلکه بو افلاس عیان غل و غش اوار در

بهترین چیز با خالق ناکوست

خالق خلق نیک را دارند دوست

معنای رسد بود که ناکوست یعنی اوصاف انسانه ناکوست ان اوست
و بیکر ای بو خدیو و حسن خلق جمله دن مقبلدر زیر خلق بری برینه نظم و جمع
ایدر آنه کله ایسه اجتماع سور و اختراقه بغض ایدر و خلق عالم دخی ایو
خود سور و صاحب دخی دوست طومعقد زیر ایشا کات محبوب اولمغه آنکله
متخاف اولان دخی محبوب اولور و محبوب الصادوب صفت اخبار در
جمله ناکوست متواضع

ز نور و متن با شوا عم اسی خلف

کین بود ایشا کات اهل شرف

معنای رسد بود که ای خواجه و عزیز و دشمن کن کی خضر و عکله اوزرنه

معنای است بود که ای طرف و اولد و خدیفه جز تقدم بودی و ایتها
 متواضع اول که اهل شرف و حسابت نه لطیفه زب و زینت بود صفت اول و اولد
 خلف الصفا خاندان پدید اولایم و بر سن و سده خیر خلف اولی در اساتذت
 زینت ایله تزین ایله تزیر ایله عز و قدر و شرف اولدند زینت بود که زینت
 معنویه در او بود مقوله زینت و آرایش زینت سبب و زینت بود در تزیر ایله
 صورت نظر ایلمز بلکه سیرته نظر ایلمز خصوصاً اهل اولان فرود و طریقی
 اصولی طویق برادر انچه و نیکم که الاصل لا یخلف یعنی اصالت خط
 کلمه فایده

از دو کس هم پز کن ای هوشیار

تائینی بستی در روزگار

معنای است بود که ای یک کس نه یک صحت و قرین ایست ایله که
 روزگار ده مهیبت کوریه سن یعنی زحانه ده منکوبه و مصیبت اولمقان خوف
 ایست اول ای یک کس نه و خضر ایله و اولد در ده او غرض سن و مهیبت کوریه سن

اول از دشمن که او استیزه روست

و انگری از صحبت نادان دوست

معنای است بود که اول استول و دشمنان ایست ایله و شرف
 خضر ایله که چنانک و جلد و خصومت یوزلو در یعنی یوز سزدر که اظهار خصومت
 و عدوت ایتمک و ان کاش یوزنه یا شمه کج ایلمز یعنی فاسق ای دور
 اولد بچر فاسق محان و بری فاسق مستور اولد یعنی کج و دشمن ایست ایست

انواع

که عفو باطندر که اظهار عدوت و حال او زرنه خوب کبدر بونک حال
 اخضر و بری عدوت و طاهر در که باطنده کین ایلی اولد یعنی کج طاهر ده
 و خنی انار نه اظهار ایتمک خالی اولمز بونک حال است در زرنه ادا بد
 که ان نه رسومی ایتمک پیر ایلمز ایست سن او بیده رسوایدن
 پیر ایلمز ایله و نمان نادان اولان دوستک صحبتک صافن و آنک هم صوف
 بخال ایتمه زرنه احوال سن اولور سن و دین کدر در که بخال ایتمک
 خضر و ایتمک عه خضر فایده

خوشتر از نزد دشمنان دور دار

باز نادان را ز خود بجزور دار

معنای است بود که کندیک دوستمانند دور و بعد طوت تا که
 شرف ایجان اولور سن و نادان اولان دوست کندیک در هر دو متر و طوت
 و دوستی تر است زرنه ایتمک جفا و نغیبه سن خضر بوسیدن
 و بیشتر در که احمق دوستک عقدا و دشمنان بیکدر زرنه احوال اولان
 کس دوستمان اولد ده میزان عقل اولد چه هر ایست فکر صحیح ایله
 وزن ایله و با ایست احمق ایست میزان و نه فکر در و نوندر در حوزار
 در که احمق سنک صحبتک طلال اولد هیچ سن آن کندیک نه بتعد ایله
 و و حال مجرانه تبدیل است زرنه آنکه صحبتک کما حافت و جهل ساری
 اولور عقل و علم و کل زرنه عقل اولد یعنی علم نره و نکلور

فایده آنکه در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

هر که با مردم سازد و در جهان
زندگانی تلخ و آرزوی حاکمان

معنای سید بود که هر کس که دنیا و خلق عالم آینه
کنند و درین و برین تلخ و درین با لب خوشبوی امتزاج آینه اول کس است
دستگاه و شبها آبی در کاش طویر و خلقه در یک اولد بخندان حالی هرگز
اولور و عوه کاری بدند قانور زیر امین بولماز و عوم و غصه دن خصل اولماز

آنکه شکر است و نثار و شرم نیز
دانکه او ناپاک و سگ است عزیز

معنای سید بود که اول کس که فتنه و نیر و درین او بیگنا
و جادوی طویر آبی عزیز بیل که او ناپاک طویر غمش در عین طهارت اصلیه
یوقدر بکله خجاست جمله آینه دنیا به کلیمت در بد کهر دن ایله او مقوله
سه خلق ضا در اوله کلیمت بر علی الخصبون منت سون بنیمان آبی
باعت صفت حذر زنگنه حدیثه کلور ایام و حضرت ایام من بجه ناپاک
زند اعترا ایچکوز حطنا کردن ایسه ده از بر آگاه اولور که عزیمه ده
و مومنه خجاست بنات بتر که خطای خجسته کتور فاجور و در برده
بتمکانه حتم کلور و حدیثه کلور اول الزانیه شتر القله فاقم جلد
در بیان اهل سعادت

هر که اسه کاری عادت با شکر
در جهان نکت و سعادت با شکر

معنای سید بود که هر کس که او عالم کار سعادت اوله
دنیا و عاقل دولت و سعادت حاصل اولور یعنی دنیا و طالع با شکر اولور
اول کاره مومون اولد یعنی و آخرتده اجر عظیم بولوب سعادت در جانه
و صول بولور

تا تو از خیرین منت کنی
تو پیش از استوب رحمت کنی

معنای سید بود که قانور اولد یعنی امتنان
خیر و حسنه ایله و بولور باینده کازا مستحق رحمت ایله یعنی آینه کمال اولور
اگر امتنان و ازین بی نوعی سزاوار رحمت اولور و الا بطلان عدل
عای که خاطر ایچکله مظهر عطف الاهی اولور پس امتنانک حذر
کر که در زیر این الحقیقه موعظی و صفای الله تعالی در عبادت کبیر
بوجهرتک بل الله بچون علیکم مومنه هر وجهه منت الله تعالی به
مضاهیر و سبجه ایله تعالی و امتنان ایچکله امتنان و کلدر
بلکه ضبط عذر و آنچه نذر فاعمل بیک

دشمن اگر بیاید او عیب آن
در رسالت هیچ نکت شاید با

معنای سید بود که اگر اول کس و دشمن خلق
عیب و نقصان کوره علامتده بیخ زبان آجیه یعنی اغول آجوب
دن او زانیمه و عیب ایدوب بختد بایر بولیمیه و ستر ایله

هر که پستی بر او ناصواب سر بر او نشاندن است

معنای است بود که هر کس که راه خطا و کور و سن
از خطا و غلطی و باطن سن انکس باشد و کور و سن
صوابه کور و طمع غنی بود و در خطا و غلطی و کور و سن
بسی و خطا باطن سو، اعتقاد و عمل و وطن و کور و سن
مقبوله در طریق منقعه ارشاد اینجاست اخلاص عمل اندر

زحمت خود را ز مردم دور دار بار خود بر سر مینگیز

معنای است بود که کنایه نفعی او کند شاق اولان
ارشد خلاقیت ابراق طوط صافن کنایه بار که نه نشانه او زنده برامه
بلکه غیرت بود کنایه او زنده آک که کمال است از نوزده در الحاصل
سن غیرت اولی و کل سن که غیرت بود که چاه بلکه غیرت نفس واحده
بسی سن پس حایه نفعند که حصه منار است سن غیرت مؤمنان
چاک و عباد اللهات باره ناصواب ایام

می فراید همه را از جارت پس نصیبیت توانی جان عزیز

عزیز حقید الوجود در جانی انکس مشهور بود در انجا که استند به
بوسیدن حضرت موسی علیه السلام مصر و قبل النبوه و قبل النبوه
ی بین طرقت فرار ایدوب روح است از سن تکلیف چون بدن و روح
چو اینست زحمت و بر روی بود آوده چو عزیز دید و کشته طریقه
در که جان عزیزم کجی تجویم اولان مرد و زحمت معنای است
بود که است از انکس غم می درت نشسته سببه اخرون اولور
یعنی عس نده برکت بود اولور و الا عس زیاد و نقصان قبول انکس
صورتا قبول است که با تعقیف و با انقباض تفاوت ایام و نفس و
واقع اولان زیاد و نقصان مؤکدر صحت و صحت رحم حدیث کجی
ای جان عزیزم کجی سوزم از نیت و اول درت نشسته نماز برایت

اول آوردن بگوش او از خوش واندهی دیدت جمال ماه و ش

جمال صفت عین در که بنه نماند از انده کوزل او ملبس در حسن ایام
بودید و کادر بگناه اولور که سن است نغمه کوزل اولور کور
نفس لاجرم اولسون لیدی کجی که چشم چو نوزده کور بنور دی
مع هزاره نفس لاجرم نوزده اولاجی قدر کجی از انج و جمال بدلی
بود عینی و سن اوات تشبه در که مشبه به اولان انج از انج
بود مقاصد اولدی کجی حاه و سن و غنچه و سن در سر معنای است
بود که اول درت نشسته نماند اولی قول نماند او از خوش کور کور ز زرا
او از خوب عیالی روح در و بد صلیح و لذت عیالی بود کجی سم و ب زیاد کاش
قبول است کجی روح و حقی صحت حایه و مؤمنان عیالی نور و سن ط
و این طندن کوبا اخرون اولور و اندر نغمه کجی اول درت

منه دن ایکنجی سب آمی کجی منور بوز کور مکر در زیر احسن بوجان
 نه الحقیقه امور روحانی در که روح اکامنجیب و الکامیه سبط و این ط
 ابره کویا سب ترا عید رسم در و بعضی احادیثه کلام که اویخته
 چشمه جلا و بر که سبزه به و عا، جاری به و وجه حسن نظر در
 و بومقاصد و وجه شند ز عوا و نظای حلا اولان وجه شند مطلقا

فایده جدا
سپوم آید ایمنی بر عالم جان
می فراید رسم مردم را از ان

معنای سب — بود که اول درت نشدند از منجی عالم و جان او زرنه
 جعفر سزاق کلدیکه رسم ان اندن آرزو کس در تبعی انک و بناوه کنای
 نقشه و عالم او زرنه ز خوف و با امر او ملق سبب ترا عید رسم دندر

انکه کار زنت بر مرد اول بود
در یقنا افزونیت حاصل بود

معنای سب — بود که اول نشد که انک ایست کویلی مرد می
 او زرنه اوله وارا و تندن مرد می کخلف انجیمه اکا بو عالمه یقنا
 و نجات و طول رسم حاصل اولور زیر او مرد می او زرنه اوله قده
 عنم اولن صور تاور و صفا و مصنور و راحت بقیت سبب او با علم زنده
 برکت بلور

حیره بن عطار
لایحه شریفی

ان امانتی که کردند اجتهاد
رحمت حق بر روان جمله باد

روان روح ان شدر بخار روح جوان اولدنی کجی آنصل روح جوانه
 ذمی روح اولور قی روان که نفس ناطقه دید کارید بر ان نه مخصوص
 که مستحق رحمت اولان بود در زیر ایما کل طبیعی به مجاورتک آلاش قبول
 اید و بسختی غضب اولور بوجریندن رحمتاه دعا اولنور
 معنای سب — بود که اول موعظ و محترم اعایر که دینه اجتهاد
 اید بار و عا که مستحق اید شرح اصده قیاسک انبار بر و مشکلات انانی مخر
 قلد بر جمله شاکر روح روانه حق تعالی نشد رحمت اولسون یعنی دعا اید ز
 که اله تعالی انده اجتهاد و استنباطی مقابله سنده خیر له مجازات ایدیه
 و در جاتن رفیع اید زیر اجتهاد لری یوزننک تمسوخاری یوز که تشکرا
 او زرنه دعا امور واجبه دندر انکچون جناب نبوته تصدیقه اولنور زکر
 واسطه حقد

بوتنیفه بود امام با صفا
آن سراج امتان مصطفی

معنای سب — بود که انکه مجتهدین از جمله امام ابوحنیفه اول
 سراج امتان مصطفی امام با صفا ایدکی و با خود او بیده ابوحنیفه که مصطفی
 امتنایک سراجی و چراغی ایدکی که امت مرحومه آنکند علم و اجتهاد کی نورنک
 مستضی اولد بار شویله که آفاقه شمس و باج اولدنی کجی اول روحی وجه
 ارصده سراج الاممه اولدکی و سراجان فتید و هندن استمداد ایدکی
 صبه منقطع اولدنی کجی آنکند روحی فیض منقطع اولمیبو اقیام ال علم شریکانه ایدکی

با فضیلت حق قرین جان او شاد آباد ارواح شاکردان

شاد خفاک و شن در که اصدایشان در قاصد فرس بود که جمیع حقیقت
سکن دال و صیحه و الایحی اگر و ای صفرین بزمی اولور سه دال
ارواح رو حاکم جمیع در که بوندی روحی ان ساله مراد در آنچه حنونان
اوزنه اطلاق اولنور و تخصیص مراد اولسه روحی ان سنور و روان دیر
جان ایسه الحی روحی حیوانیه اطلاق اولنور بخبریه اطلاق بخار در زیر ارواح
ان ساله روحی حیوانیه سکنی در شول معنادنه پس کل ایله روحی ان فی
میانده واسطه در شاکردان کافه عجمه شاکردان جمیع در که استادان
ایشان او کربنجی در بوراده صناعت علمیه ده شاکردان معتمد

معتمدی بود در که فضیلت حق و مزید لطف الهی اول امام ابوحنیفه
روحی روانه قرین اوله تبعی اجتهاد و مفاتیح اجور زانده و ترقیات عالیله
و آنگونه شاکردان ارواحی جمیع شاد اوله زیرا انرا جمیع استاذی که بنجه
مسائل فرجه استیضا ایتمش در و اوقافه علوم نافیه صرف قلمش در
اگر بو مقوله اجتهاد و علم اوله ایله عبادت و معانی اهل ایمانیه حال
مضطرب اولور دی و بعضی علماء دیگرش در که بلطحه اجتهاد باقیه و کفر
مسائل مجبوله فاسدوا اهل الذکران کتمه لا تعلمون موجب جمیع کماک
اسلامیه ده اهل ذکر و قرآنه سوال ایروب جواب بولمندی معنی صورت اجتهاد
کر که ربوقه هر مفتحی اجتهاد و حقیق ایله عمل ایله هر

صاحبش ابو یوسف قاضی شده

یوسف ابو یوسفان تحفیف و ترضیح اولنیش در سنی یعقوب بن ابراهیم بن جریب الکوفی در
قاضی فقه و نذر حکم و فقه الامم معتمد و اکا الزام الامم علی غیر لازم کلور که اندن

اول لازم دل ایله ایچون ایله خصم قاضی حضورنده رضانه جمیع از زراحت برینان
علیه سینه در معتمد اوله که امام ابو یوسف رحمه الله بغدادی دود سکن اولور دی
خفا و عیالیه دن موسی الرهاوی الکافیه بغدادی فقه ایروب بعد
بارون الرشید خلافتده جمیع مقرر قندکی و اسلامی ایتا قاضی القضاة اکا
اطلاق ایتمش در و ایتا باس علمای تغییر ایتا و وزبب ایله حیفه اوزنه
اصول فقه و وضع ایتا ابو یوسف در و دیگرش در که اگر ابو یوسف اولیا ایدی
ابوحنیفه یاد اولنیش زدی معتمدی مصرای بود که انرا جمیع ابوحنیفه کما
صاحبی و محبت کما مدارت قاضی بغداد اولان ابو یوسف اولش تبعی ابو یوسف
ایله صاحبی و تحصیل فقه ایچون و اثره کما مشردی ایدی که کثرت
مدارسته علم امامی فقه ایدی و اول در جمعی مستقل مجتهد اولدی و امام کندی
فقه قبول ایتیمه آنگونه اوزنه حجاب و نیادون انتقال ایدی و کما فقه
بالحن افضل اعمالی اولوب خصوصیت ناسه تحصیل ایدر بر نظیره احتیاج
ضروری اولمغه اصلا ناسه حفظه سیده ابو یوسف قبول ایدی و قضا
و فتوی و امثالی خلق آریه مقوله سندر که در تیس ایتیمه اهل
ظاهره تقدیرک لا باس لان اهل البطن لا یقبولون عا یومونه قبیل
المناسب فافهم جدا

وز محمد ذوالمنین راضی شده

وز لفظ و از ترضیح اولنیش در که و او طیفه و از مزجاره معتمد در محمد بن
مراد امام محمد بن الحسن الشیبانی در که واسطان شهرده ولادت ایدوب
کوفه ده نشو و نما بولمغه امام ابوحنیفه پیش کرد اولدی و قرآنه بر یافته ده
حفظه ایدوب صحبت امامه یافت بولدی و تحصیل کمال ایدوب آخر اولدی
رتبه اجتهاد ایدوب و آنگونه فقه تدریسه وار در که کما لیس تمام اولماز
تجربت معتمد احوال و افعالده مره بعد اخری جمیع و دیگر در ذوالمنین ده
ذو صاحب معتمد در اهل فرس آندن و لفظ ایله تغییر ایدر اسرور 202

کبھی سے صاحب جمعہ متبوعہ و بعد سے معانی مصراع بود کہ و انوائے من
و لغت صاحب اولان اسم لغت امام ابو حنیفہ شکر کی اولان امام محمد بن
خشنود اول و بیچ پر و چہادہ غضب بوزینہ کو ستر مہ کہ آناٹ اہل جنت
و غربت اول سے شکر زبیر ارمن نہایہ الصفا ندر کہ اہل جنت جمع
نور نظر انکلاہ مشر اولو لر و لکن مقربہ اولان رضا ابراہ اولان
رضا نکتہ فوضہ اولمغہ لاجرم در جائید و حقی تفاوت واقع اولدی فاقہ جم

شافعی اور پسر و خاکت باز فر

شافعی دن و ادر محمد بن ادریش شافعی الامام در کہ نسب جد نبوی اولان علی المطلب
بن یاسمان علی اولان مطلب بن علی بن شافعی منترای در انکون الکام امام
مطلبیہ ویرار ادریس غیر منصرفہ ترجمہ و علمیتان او نورنی خاکت
امام دارالہجرہ اولان الرشید بن بلالہ خاکت بن انس در کہ فضاہ احمد
خارجہ در خاکت شری و یاہیہ و یا ارندہ برنسہ بہ منصرفہ اولانہ در ابو بصیرتہ
عکلت اولور کہ سربہ و خاکت شوی و شربہ معنی شافعی کلور ابو بصیرتہ
عکلت اولور شافعی مہم و سکون لامعہ نہ فوت و شرف و عکدر انکون
حازن نازہ خاکت و بندگی زبیر ابراہیمہ نیجہ بیات کافرکی و فوضہ نازہ طرا
ایدہ و امام خاکت دہ شافعی اولور شرف زین و ارا ایدیکہ صنا بطا
مدینہ نکتہ ہوسنہ موافق فتوی ویر و چون مضر و ب اولدی و صبر ایلوب
کندیکہ عزتہ زیادہ اولدی زفر صردوزنہ او زرنہ ہسد و شجایہ و نجا
معنا نرنہ کاور مقصود زفر بن ہذیل انکونی الامام در کہ پدیری ہذیل
والی بصرہ ایدیکہ کنرکی و حقی قاضی بصرہ اولدی اصحاب انانہ حنیفہ نکتہ
اشہر ہذیل ایدیکہ بو حقی امام ابو یوسف و حقی کہ فقہانہ فانی اولوب
آخر در جہ اجترہا دہ ابرنکم مذہب امام اعظم او زرنہ اقوالیہ فتوی
ویرار

یافت

یافت زبیر شان و پسر احمد زبیر و فر

یافت بود کہ و عکدر زبیر شان از ایشان نکتہ محققدر این صغیر
منفصل اولان اونکتہ جمعیدر احمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
اسم او حائسہ در بعضی الفاعل اولمق ادر حیدر و بو مومنا و ندر کہ کثرت
محمد نہ بنا بود نہ لو اولمق ویر لکن کثرت محمد اسم جسمی اندرید کہ مبالغہ ایدہ
محمد و علیا و محمد و علی اہل مکہ و عکدر زبیر کہ سربہ فارسہ زبیر
وزنیت معنی سنہ زبیر زبیر و ویر اشفاق و عکدر خرت نہ بدلیہ بو حقی
فارسہ در بورا دہ تخفف اولندر وزن ابون معنی قوت و رونق و طراوت
و فروغ و عکدر معانی سر بود کہ امام شافعی و امام خاکت
و امام زفر ہونہ لہ باد اولدی حقی حالہ بو امام دارون دین احمد و ملت محمد
و شرع مصطفی علیہ الصلاۃ والسلام زبیرت و جماعہ و قوت و رونق و صفا بود
زبیر اسمائت زبیرتی کواکب ایدہ اولدی یعنی نکتہ ارشاد و حقی زبیرتہ علی نکتہ
و حقی بخو عاہ مطلقا ہندک اولدی یعنی قرآنہ منصوصہ در کہ کلور
ہندیکہ و یا لہ ہندون و حدیثہ کلور اصحابی کا بخوم باہم اقتدیہم
اقتدیہم ایلنے بخوم حسبہ ایدہ مقصدہ و بخوم معنویہ ایدہ مقصودہ
وصول حاصل اولور و کوز خاکت رکن قویس علمای در خصوصہ اہل
اجترہا و فتوی الارکاندر و حقی لغالی نکتہ کور اس عاہتہ کجہ بدین
ابتدیکہ حدیثہ واقعدر بعد ذابورادہ ائمہ اربعہ دن اوچن
ذکر ایدیکہ ابو حنیفہ و شافعی و عکدر امام احمد کا ذکر ایدیکہ
کویا احمد ذکر بہ بطریق الرمز انکف ایدیکہ و شافعی ایدہ احمدت
میانندہ فرق ابخی اوبع یا درت مشنہ اولمغہ ایکس برعد ایدیکہ
و کوز اولی اولان ذکر ایدیکہ زبیر امام احمد بن محمد بن حنیفہ و حدیثہ
امام اولوب اجترہا درتہ سنہ و اصل ایدیکہ و انکتہ زہد و تقوی و ورعی
شویبہ ایدیکہ موعظہ کونہ بخجہ بیاتہ نصاری و یہود و مجوس ایمانہ کلدی
و جنبلی دید کلرکی جعدہ نسبتہ در کثرت حسین بن منصور الخلیفہ بدیکہ اسمیہ

مشتمل اولی در بیست و پنج بیت است از آنکه نامش اکثری معاصر در جمله نامهای
 ابوحنیفه در که بیست و یک سال نژاد و نیا به کلاب یوزالیه انتقال بخش در
 قبری بغداد در زیارتگاه در و آقام شافع ابوحنیفه نام آنجا است
 سنه غزه ده طبع عتب ایکبوز تاریخچه مصره عرقون اولی در
 قبری مزدحم الزوار در و آقام خاک خفا بینه امیه دن سلیمان
 بن عبد الملك خلافت در جمعا در ده اوی سنه قرار انصار وجوده
 کلاب یوز بتمش طقوز تاریخچه خلافت رشید در و آقام عالم خان
 ایدوب مدینه منوره ده بقیع ده آسوده در و آقام احمد بغداد
 قدوم دنیا ایدوب بتمش ایکه باشد ایکه ایکبوز فرق بر تاریخچه
 عزم عالم بقا ایدوب بینه بغداد در متواتر خات اولی
 و آقام ابو یوسف یوزاون اوی تاریخچه شریف عالم وجود ایدوب
 یوزسکان ایکه بغداد در دخیان خات اولی در و آقام محمد
 الی سکن باشد یوزسکان طقوز تاریخچه بیرون رشید بینه
 خراسان طرافه بتمش ایدوب کاری دید کاری شهره و وصوله شراب
 موت نوش ایدوب اورا ده مقبور اولی و آقام زفر یوزاون
 تاریخچه جلوه کرساحه ظهور اولوب فرق سکن باشد ایکه یوزالیه سکن
 تاریخچه بعصره ده جوده نوش اجل اولوب ترابه روشمش در سغلیه
 شراهم و اعطای مقام العندیبه قراهم

روشان در جنت شادباد

معنی بیت بود که انکه فی کوره نامش روحاری شاد و خندان اولی
 جنت اعلی طبقه سنه که جنت عین و فردوس در و آقام طبقه ده انبیا و کمل
 سکن اولور که اندر مقربین در فکر که بعض ابرار بطریق الهی مقرب
 قرابت ایدوب انده منصف اولی

تقصیرین از عیش شادباد

چین خصلت اورم خوارمی بروی با تو کویم کریمی کوی بی کبوی

معنی بیت بود که بر فای خصلت ان نامش یوزینه یعنی ذاتنه
 خوارلق و ذلت کنور در اسویله و برسان سکاسو بینه هم با خود منفرد خصلت
 ان نام خوار ایدوب چه سوال ایدوب سکاسو جواب و بر و بینه ایدوب نام
 اولی در ذلت کن حدرا ایدوب یوزینه اولی مقربان مقربان اولی سن

اول آن باشد که مانند کس مردمان خوانده شود هم کس

معنی بیت بود که اول خصمک ذیله نامش اولی اولی زمیحه در کس
 دعوت اولی نامش اولی یعنی حاله و یا خود دعوت سزیمه کس کس کس
 و منصف اولی یعنی سکاسو یا دعوه طعام اوزر نه قوت یعنی بی اولی فی واروب
 این سفره سنه اولوره و تفضیل کس عیو اولوره تابع اولوب غیر کس خانه سنه
 هم اولی بویسه عقدا و عاده بلکه شرعاً قبیله رشیکم خوانده کاور
 و کن اذرا دعوت عیو ایمن بیوت نبوتیه قانون و طعامه عیو
 اولی کوز اولی واقعه علی وجه الادب و اخرا اولی کوز و آنا ثقت و بر کلوز

هو که هم کس می خوانده شد

معنی بیت بود که هر کس که بر کس نامش هم کس یعنی اولی اورایه
 نزد مردم خوار و زار و رانده شد

اورا به او قنیش اولدی یعنی حاله اول کسه خلق یا نانه ذلیل و نالان و سولوش
اولدی و کتیر اولدی یعنی بودر که بل و عوده وار مغنه استغفال و تذلیل اولور
زار اولدی یعنی بودر که خلق سخی و عیاشی او چندان و ریض و مبتدی اولوب
اکلر سولوش اولدی یعنی بودر که نظر دن ساقط و اعتبار دن دور اولور
بلکه نجه لری حقیقه مجاب نیسور بودر بعض کت معینه کلور که اهل کوفه ان
طفیل در لر برنگه واریدی که اطفال الاعراس در لر دی زریرا
دو کوندره و جمعینده حاضر اولور دی و بو عمل ابتدا انک قالوب
صکره بو بایده اقتدا ایندره طفیلی دیوب مثل ضرب اولدر

دیگران باشد که نادان شود

که خدای خانه هم شود

که خدای اصدنه خدای که در صاحب البیت و رب الدار معنی زریرا
که لغت بهاموید خانه و خدای رب و بکلر و و الله نمانت قرب خدای اولغنه
بن انش کنی اولور معنی بودر که بر دی
خصیله زریره کمان اول اولور که بر نادان کیه فضیله خدای خانه است
اوله یعنی خانه صاحبی کجه خدای خانه سنه متصرف اولور و ندر و امساله
ایله و ایله خاریسه که اکلین اناس فضول اولور
هر که پیشیند زریره صد رسد اولور

کررگ خوارگی بر پیش دور

نشند او تور می معنی زریره قاری و اوست فوجی رسد ابر شمان
معنی بودر که هر کسه که تجاب و اعلا الاعالی اولان
اشرفان اوست یا نانه او توره و حاجت بلیمیه ارا کمانه یوزینه خوارگی ابر شمان
و محفارت و انانه بستل اولور سبب ابعید و کلدر که رحم الله ارا عوف صکره

امیر طول

و لم یغدر طوره و بمشدر بنانه رحم الله ارا عوف انه فطر اصدنه
لا من سال و خلق من عالمهین لا من معین فم یکنه علی
اخرانه و لم یجبه علی اخوانه

ان فروغایه مراد خود مجوسی تانیاید مر ترا خوارگی بر وی

فروغایه خوار و درنا نون اصدنه زریره فروغنه در و غایه باز سنه کت اصدنه
معنی بودر که دشمنان ک طلب حاجت ایتجه کتیه کتیه
بد اصل اولمسن بد اصدنه هیچ خوار و استمه کتیه و دشمن اولمسن
تاکه یوز که و ذانکه خوارگی کلیمه زریره بد اصل اولان کتیه بد معنی ان
خاله و کلدر کتیه زاده ارحمن معافه دن خاله اولدی یعنی کتیه زریره ارحم
الغاب اخلاصنه و سینه سار بد رتس اهل عرض اولان ذوق
مفعله سنه ال اچمز و حاجت طلب اینمز

بازن و کورک مکن بازی هلا

تاکه روی خوار و زار و مبتسک

کورک ضمه بالیخ اولدی او غندان اکی کاف هیچ نوندر بازی اولون اوب
کجه هلا تخفیفه الامعنه حرف تنبیه در آگاه اولور و کلدر
معنی بودر که عورت و او غندان ایله اوینامه صمان
تاکه خوار و حقیر و نالان و پیر بلا اولیمه سن زریره نفس لاه و قاری منانه
و عوضه مخالفه رتس بو مقوله اوب او چندان انانه خلقه کتیه سم اسان
اولماز و عزم و غصه احوال باقی ایدر یعنی چور بیدر و کهنه قبلور

چار چیز ای خواجه کم دار و بقا

کوشش و ارای مومنین نیکو بقا

خواجه و او سیمیه بای و پیر و عزیز و دانشمند و بعضی دیگر خواجه
خوش ایلی که خوش و طولی کار کاچید بر بوسیدند که تعظیم تصدیق بود
بعضی عزیزان خواجه در معانی بود در که ای عزیز
و رفیع درت نشسته بقا و ثبات آن که بقا از طم از زیر انقضیه وقت لازم ظهور
وقت هیچ عذر مانع خیار در ریس و بماند اولور که درت نشسته بقا بود
ای مومنین بقا و حسن المنظر و جمیل الخلق قولاق طوت اول درت نشسته
سکادیریم تا که جسطا اید سن و عبرت و نصیحت اخذ اید سن

جور سلطان ابقا مکتب بود

پست عتاب دوستان خوشتر بود

پس با عجب بوداده عیب به نام معاصی در که عاظمه در معانی
بود که سلطان جور و ظلم چون بقا و ثبات آن که و از ارق اولور
نقد و ظلم حق اوله ز غم و دلته اولور از اولور زیر اظلمه بقا دولت
بر برده اولماز کفر که اولور شول معنا و ننگه که ننگه لازم و غیره غیر متعدی
ظلم ایسه متعدی بد که اختلال عامله باعثر و بوندی بکار بی بقا اولان
امور دن بری هیچ نبود که دوستار نشه عتاب و خطا ب نازی خوشتر که اولور
زیر ارجان و کوه کلان و کلدر بمانه بقا در که ظهور چو و دوستای کالاول

پیران مهری که باشد از زمان ^{بر زده قالور}
بی بقا چون صیحت نابینا ^{مردان}

مردان

مردان کس بدی محبت و شفقت آخونده با زاده و با وصیت و نوعیت اولور
کس بدی نوعیت اعجز مشکل و ده به نام جنسند ندر که بهایمات بر نوعیت
دان امر در بیکام معاصی معانی بود در که چار چیز دن
برای اول و با اول بر نوعیت محبت که زن در دن مرد دره و از واجد و اقیه اولور سن
آنکه بقا بیل صحت نابینا که یعنی نابینا بر یک بر بیده اولان صحت بر شاک
دو ای اولور یعنی یعنی ننگه در بر کبوتر یا کبوتر باز با با زحمت راناکه و حق
دو ای بود در زیر از دن صورت و نیاد در دنیا ایسه بر مطرب کجه در که هو
کون بر خانه ده سازنده کانه ایدر و هیچ بر خانه ایله و خاک اولماز چنانکه
زن زوجه نشد الاصل جز نه و اذن متکذبه ایله خاک و خاک و در و اخی
محبت اولیه ننگه بو خصوصه اخبار کثیره وار در ریس ساز اجانبه نوعیت
و خواستفامی اولور بود زدن یوزه خنده ز زمان اولور یعنی معر و اولور

کرچه باشد زن زمانی مهرمان

چون کم آید بهره بکت اید زبانه

معانی بود در که کرچه زن بر زکامه بد مهر با و کجه اولور
سن آنکه محبت و صداقه و صانور سن چونکه معاشک نصیب آنکه و قابل
کله زبان آچار یعنی در و شاکه زبان در از اولور و آزه قناعت ایتمز وقت
اخوذه اولان ذوق و صفا و وسع نشینا ایدر و طار و حه هر شکر پس جمیع
احواله محبت مطرده اولمیان نیدر بلکه جملک علی غار کانه و بوب سرت ایلر

بارعیت چون کند سلطانستم

مرو را باشد بقا و ارشد کم

مردان

رعیت و رعیت معنی ستم در تنگم کلمه راع و کلمه مسئول عن رعیته آنگاه والد
 یعنی راعی اولی مرتبه در کتب بر قوم است امر آنه والی و مقتضی اولوب اندکی رعی و
 حفظ اید و کورن کوزده ده و اول قومه رعی اوله قدری ایچون رعیت در بار که
 جمعی رعایا کاور فتح را اید بر ایا و زنا اوزره سیم جور و ظلمی در عوام
 زیاد در سخن لفظ ایچون و را اصدنه او را در هر ۵۰ حرف و واوه سخن
 حرکت و بر لری ممکنه میماند ضمیمه دولت و سلطنت در
 معنای ستم بود که چونکه سادگان ساسته اولای رعیت
 ظلم و جور اید ممکنه و دولت و کابض و شایسته از اولوز تنگ شده و یکس در
 طوعغان طور مزربا نکار اول یعنی چون

یا شکر کس که آزار اول یعنی چون
 اصعب بود که عالم آفاق عالم انفس تفصیل کرد چونکه تفصیل
 خواب اوله اجلا و فنی کاتایع اولوز و نظام وجود بود با نور و حدیثه کاور که
 اسرع الخیر ثوابا صله الرحم و اعجل الشر عقوبه البغی یعنی اعمال خیر بخانه
 صله رحمات احو و ثواب و انزای زیاده سریع و اعمال شر ایچونه یعنی وظلمت
 عقوبت و نتیجه از زیاده تیز در

چون بناتسان نشیند آدمی

مکنک بید از پشان هومی

نشیند ثواب کس برده او نور حق معنی آدمی آدم زاد و بیکدر هجم بار
 و بولایش و منوس معنای ستم بود که چونکه آدم و آدمی
 زاد و ناسدله او نوره و صحبت اید آنردن انس و حضور از ارق
 کور ز بر انانیه صحبت کابچم بن العصب و النون معنی اوزرنه در
 پس نایب سن سگانه صحبت استغفار اید و باقیم اید و سلما و خاد و القی بیز

بساو

در بیات شکر می
 هر که را شکر است نصیب در شکر است
 بانشان کس نمی شکر از انکه شکر است

معنای ستم بود که هر که که آنکه خیمه قایم اصدنه ان او خیمه خیمه اوله
 اولی مرتبه شکر و شکر اهل جنین اولوز مقصود و توجیه مقارن اولان خصایل اولای

شکر در نما و صبر اندر بلا
 میهد آینه دل را جلای

در حفظ این بیت

معنای ستم بود که نموده شکر و بلا و خنده صبر بنگار آینه
 دل جلای و بر زبر ان شکر اعتداف نعمت و معرفت منبع اید اولوز و صبر که نغمه
 مکاره اوزرنه جسد راحت اید در تعجب طلب ثوابه در

هر که استغفر بود اندر کناه
 حق ز نار روزش دار و نگاه

معنای ستم بود که هر که که کناه دوشد که کناه استغفار
 اید یکی اوله حق آنجا ناز روز خندان حفظ اید معنی توبه سه سبیده موفور و عذاب
 جهنم مضمون اوله ز بر آفرانده کلور و هو الذی یقبل التوبه عن عباده
 و حدیثه کلور که انما الذی یقبل التوبه عن عباده

هر که توبه از انکه توبه است
 خواهد او عن در کناه توبه است

معنای — بود که هر گاه که کسی معصیت کند و او را بپایان خود بیاورد
کندگی گناهان عذرا طلب اید یعنی توبه و استغفار اید و بهر چه از توبه
چو در گناه بود سوز و عذری و عذر گری موجب مقبول اولور و هر گاه
که خوف و خشیت بود در مصروفیت اولور و بوجه الله آنچه که فرموده شده در

معصیت راه که بی بی کند ایز زش از اهل جنت می کند

بی با عینان فخر سیه ایز و او که وار و معصیتی در بی لای قطع دیگر در
ایز ایزه متصل اول یعنی کج که بری بری آرد که در ایز و زو و بجه عیب
و با عینان فخر سیه تازی معصیت در معنای — بود که
هر گاه که متصل معصیت اشبه یعنی معصیت معصیت متصله و یا خود
معصیت او زرنه مصر اوله که بر دور لو معصیت اوله آنکه آن
چنین اهل جنت اید یعنی ایز زرا استغفار انکار اید در مقصود توبه
و اهل اصرار جنته و خول استعاده در زرا مصر چون سو و خاتمه دن
خوف اول نور و سنا ت کثیره سے اولی و حی بویه در

ای پسر دایم با استغفار باشم وز بدانک اوف دان پسر ارباب

بیر آرزوت یعنی اور ملک در و خاقم معنای — بود که
ای پسر علی الدوام استغفار مشغول اول زرا بشر اهل شر در و با لفظ
گناه اوله و حی حقه رجوع دانم کرد که خواصان توبه بود و بد کردن
و مفرد دن لغت اید و صحبت ند داخل اوله بلکه انان برینه مرور اید
بنا و روالا جهره لرنان سکا خوست عکس اید

چاپی نیست از کرامت های حق یا در ایش چون زمین کبیر کی سبق

معنای — بود که درت لسنه الله تعالی شان عباد که افاضند ندر که
مخفف بر جسته من لسانه موجب چه و ادا اید یکی قولن انکله اکر ام ایلیت رسن اول
درت لسنه با از برایست چونکه بنان در رسن طوبه سن یعنی بنان بولسنه لری اخذ
ایند که حفظ اید و الکا نوره عمل قیل زرا مفید لسنه لرد

اولا صدق زبانت در سخن بومد از ان حفظ امانت فهم کن

معنای — بود که اول درت لسنه نان اولی سوزده صدق زبانت در
یعنی سوزی طوعنی سوم بلیه سن کی زبا ایتیمه سن و با لفظ قانیمه سن و حفظ کند ندر که
مشاطام عربیه و او برینه فاکتوره سن اکر خیرت کلمات نقل اید ران و آن
صدق اولما ز سن بوند نظره حفظ امانت که حفظ شرعیه امانت و تقیر
نوسر میه سن و امانت حق و عین عهد سن کلمه سن اید که فهم اید عمل قیل زرا
فهم بولن خیر عمل درست اولماز

پسر خا همست از کرامت آله خضعت حق وان در نظر داری نگاه

معنای — بود که بوند نظره سخی و کرم الله تعالی شان عباد که افاضند
سینه سنده توبه سخی اولان که حقان اکر امنه مظهر اولمش در که آمانت گری

الحکامی اولوب اهل کرم اولمش در پس در قوله بو کرامت و بر بلز بلکه خفاص
اکرهیدر و اگر نظر و بصیرت محفوظ طو تر سانه آلا خفاص مزید لطف بیل معنی
کشی چشمی نامحرک و نظری حرام اولان سنه لره با تمقین خفاص ایتمک خفاص
اکا خفاص و احسان و زیاده اگر امند ندر که هر که میتر اولماز

پیش مردم هر که گزرت که در فاش
هم آن ابله باطل بهاش

معنای است بود که هر که که سنک راز که خلق او کنده و ناس
یا ننده افشا ایدوب سویدر اول ابله باطل و اغزی آجغات معصای اوله
زیر ایدم او در که صاحب الی معنی راز دار اوله چونکه بو معنی مفقود در پس
او معقوله ابله صحت نمکوعی رو الا فضا حته نمودی اولور
در بیان ترک چشم و نظر

در گذر از چار خصدت زینهار
بیان سوز و عزت ابر پیازار

معنای است بود که درت صفتی کج صافن یا نه او غامه و صفا
اوله ناکه سنه صوری و معنوی آتش چون با نیه یعنی اگر اول خفاص رود نیایه
چیز و آن ترک اینمز سانه چون بنارسن و هم و حسرت آتشینه حارسن

لذت عسرت اگر باید هر چه
باشن و احم بر خداز ترکش و نظر

در بیان ترک چشم و نظر

معنای است بود که اگر سکا و هر روز فاده لذت علم از که محل و ما
بولایم در سانه و اما عصف و قهر ان صدر او زرنه اول معنی کبیله معنوی
و سزا ایدیم و انتقام آلایم خود مضطرب و من مضنور اوله زیر احش و نظر
ایتمک و انتقام صده و نده اولمق ان نه کدر و سر روز هر ناک ایدر کین
لذت علم می نوجده بود بود بلکه وقت ز هر لکه کدر ایدر پس بو کولم صفتن
سلیم الصدر اولمق کر که ز که و نا و آخوت ده صورتی و معنوی عذابن
خفاص لغت بو صفتن تنزیه اید اولور

چون که در خلق با خلق تو راست
کز نخوی هر زمان گازی راست

معنای است بود که چونکه خلق عالم سنک خلق و خویان اید راست
و در است اولمیه لر بلکه سنک خویله خفاصن احواف اولور و سن خویله
تنها خلق سن پس کور و ک ز خانه او بعد کسن او می ز خانه بی و فضا
مرد عارک و ناسانه خوی اید و وز یوب بو شیبوب کدر که بر دوزن و بر سانه
رو او جائز بلکه مخلنه کوره و ایدر و کین بو معنی امور عامه به کوره شرع
مواضی اولان مواد ده در و الا ظراف شرع او زره و عادت شیوه خفاص
مراجه کوره بو بر یکان راست و رو او کدر رسته عوامه کوره جمهوره مخالفت
ایتمک قوت خطا و ندر و خواصه کوره جمهوره مخالفت قوت صوابه ندر
زیر اعادات مطلقا ترک او نمکوعی راه صوابه سکون میتر اولماز

ز آنچه حاصل نیست دل خرم گند وار
کوشش دل را جانب این بیند وار

معنای است بود که اولان سنه که حاصل و واضح و کدر آندن

قوت خویله

از آن قبلیه فایده و راضی طاعت یعنی عاصی به تاسف و مستقبل چون تو حق را بخواهی
 موجود که گفتند ایله و قد استقامت لا یخسیر فی شئ من شئ من حیث طاعت و غیر آن
 شده در حال کجی که در آنجا علی عاقل و لا تقوا ایما استیکم و درین روز
 ذره موجوده خیر من ذره موعوده و در کتب مشهوره در بر گزارند جمله
 عکس و عیانی و صوفی این وقت را قاف

ای خلیفه نکیه بر دولت مکن یازدار از ناصح خود این سخن

معنای سر — بود که ای خلیفه از من و در ایضا و طول و عرض
 حال و ممان و مرتبه کث او زرنه اعتقاد ایتمه و در نیاید طمانینه زیرا او بی وفای
 و سر بیع از نوالد و در حقنا ظلمت دور و کنی و اعراض و ناصحان بود سوزی و بندگی
 حفظ ایله زیرا مضیقت در که عدل ایدر سائن منتفع اولور سن و حقته تو تکلی
 نام ایله بر ازج دنیا و آخرت اینجاست بود لور سن

گر بهی خواهی که گوینت نکوی ای برادر بیچک لب مکوی

معنای سر — بود که اگر در سائن که سالی اید سویدیه اید سویدیه
 ای برادر سندن چی بیچک بر شک به بسویدیه زیرا ایدو که ایدو که شکله شکله ایله
 مقابله اولنه کلشن رو و پیشتر در که کجاندین بدان و بالکائنات استیغ
 و قرآن کلمور یل جوا الا ان الا ان وینه کلور و جوا به سینه
 مشرب

سید علی
 لایعظم

از خدا خواه آنچه خواهی ای پسر نرسد در دست خدایت

معنای سر — بود که ای پسر هر چه حاجت و اریسه خدای
 غنی طلب ایله که حصوله کلامه زیرا اخفاک الله لغیب و ضرر بود بلکه
 نافع و ضرر الله تعالی در حق منفعت و مضرت نه تا شکر خدا کند و خلقک
 جمله یا ایها ان س انتم الفقوا الاله موجب با حقیقتی جدید

بندگانه است ناصح جز آنکه یاری از حق خواه و از غیر می خواه

بنگانه بندگانه است جمعی که کاف بنده آفریده اولان با غیر مملوخته اند و آن
 اوقات جمعی را و یار معین و یاری معاونند در غیر می ده یا زاننده در غیر می سوی
 معنای سر — در جمیع اخبار کلور و بعضی تفاسیر ده مشرب که کلمه غیر اوج وجه
 او زرنه در آن کتب معنی مغایرت معنی در که فارسیه است خود در حال تعالی
 لقطه می علی بن عیبه و اینچی لامعینه در که فارسیه است نادر حال تعالی
 فمن اضطر غیر باغ و الاعاد و اوجیحی الامعینه در که فارسیه است خود در حال تعالی

خواجه یارها غیر بیت من المسلمین معنای سر — بود که
 قول لاری چون الله تعالی بن غیر می ناصح و معین بود که کل ضرورت و
 خصوصاً اعیال او زرنه نصرت و اعانت ایدر بنا اعلی کذا اعانت مولی
 المولی دن طلب ایله زیرا اعیال اعانتان عاجز در و الله المومنین
 قال تعالی ان ینصرکم الله فدا غلبکم وان یخذلکم فخذلکم و الایه ینصرون و غیره

هر که از قدر خدا ترسد بسی بی کجمان از وی بترسد هر گس

پس با عین ابداً بیخ و جوف و زبانه معصوم معصای است بود که
 هر کس که فخر آید و زبانه سببه یعنی حقیقت خوفه خوف ابداً که بیخ
 موار و خوفه بیخ بر خنده استغرافه خوف ایتمانه خاله اولینه خانه و ششم
 در کس او مقوله خائفانه خوف ابداً بر ابداً و الحاسه فروان منفکاً اولمناز

از بدی گفتن زبانه هر که است کرد شیطان لایق از بدی دست

تعبیر معنی المصنف طریقه معنی المصنف و اول معنی بی مقصود در حین دور اول تغییر
 معصای است بود که هر کس که سانه شرعاً و عقلاً بیخ اولان
 سوزی سو بملک بگذار و آغازش اچو با سو بملک شیطان لایق است
 ابداً که بر ابداً یعنی زبون و مضبوط بیدار و آن شیطان آگاه اولدی
 پس دلش خوشین و کلام روی دن حفظ و ضبط این شیطان غلاب
 کلامی زیر شیطان است اضلال و از لالی با قلب یوزند و در کس سو سانه
 ابداً اعتقاد فاسد و وطنه و مشکو که ایقاع ایدر و یاسان یوزند و در کس
 منکرات سو بیدار و یاسان کان یوزند و در کس استدر و کس و ارکان
 سالم اولمق حسن اعتقاد و نذر و کس ان کرچه قبیل بطرح در و کس
 کثیر بطرح در پس حفظان ده سلامت و سده محبت و ار در و الهه حفظاً

هر چه را کرد دست حق بر تو حرام دور باش از روی که کردی نیک نام

پس او مقوله نیک یوزند کورمه و بچکند او تورمه زیر اطوطلی و زایغ بر بخت
 اولمناز و زاید و عیاشی بر بریده و بر بریده

زایغ چون فارغ ز بوی کل بود نقرش از صحبت بلبیل بود

زایغ مرطفاً فارغ که تورمخون و خجی آند و اخدر فارغ شغفک صندیدر کل
 کاف عجبانه ضمیمه معروفه صیقلدر بلبیل معروفه شورش که کل ابان
 فریاد ایدر و آگاه هزار دستان و عن لب و خجی نور بر عبیدر و قاصوبه
 کلور که هزار طرافت سیسته هزار دستان و عن دل هزار صوت آتای
 کویا بیده عند لب و بید کلاری صوتیک او تورمی و هزار دستان انواع اصوات
 و نغمانه تقویته بنا و در و در کس حضرت ابراهیم علیه السلام آتش خرواه
 طرح اولندرقه بلبیل خجی آگاه تابع اولوب آتش کلستان او بیخجی حق تعالی
 آگاه اسما حسن ابداً بیخ و ذکر ایتمانه احسن و انعم ایلمی
 معصای است بود که چونکه قارعه رایحه کلکین فارغ و خاله و آن
 استخامه ناستعد در لاجوم صحبت بلبیل آتانه نقره اولور زیر بلبیل
 اول بویه بست و صلازم صحبت کل رعنا در بو حرمنا ایکسک مبان
 مناسبت اولمناز و عیاشی مناسبت عیاشی مناسبت کلور و عیاشی مناسبت
 و خجی سه قدره و اثر نسنه در که اهل بیدار

صحبته نایب سر جان کا همی بود جگر ازین حال آکا همی بود

جان گاه کاف عبیده جان کسده بیخ معصای آگاهی ده یا معصای ربه در و آگاه
 حد و کاف عجبانه خیر دار معصای

معنای سر — بود که صحت ناپس نجا کلمات که سب و با جان
 است بچی اولور و جمله عقلی به بود جان و بود معنی آن آقا باقی اولور یعنی چی بیور که
 که بود به در نرا صحت ناپس ایله جا منقبض اولور انقباض ایله این طمان
 صحت به در پس این طمان ایله جا آرتدی یعنی ایله انقباض ایله چی اکسور ننگ
 بعض مغز نشسته به روز افزا در بر نرا روضه نشا طازاید و بر مملکه قوت
 روز و مزید و جان اوزرنه جان اولور و گذرگاه بعض مکر نشسته به چارگاه
 و بر که بود چی کاف عربیه در جگر ای کس بچی و جان قوریده چی معنی نشسته
 زیرا ان نشسته جیات حیوانیه سه خون و جگر و در پس اول خون جگر و ان کس بچی
 جیات انتفاضه سبدر و بالکلیه بیوست غلبه ان سه جماعه متودی اولور
 ننگ ایام حرارت با دیر چینه و واقع اولور حقیق و ماننده اصلا اثر لهاب
 قلمیو زبان نخته پاره به و و ننگ الفات اربعه ده طریق حجه
 قرب علی ده معرکه غیب واقع اولوب بو افقده و چی معنای فیروز دن
 مذاق حاصل اولدی و آخر نیجه رفقا و غیر چشمه جیاتک فیض مندر اولوب
 اول حرارته تنور آتشین ربک تانده یا توبه سمیع وجودی سویدر و دیگر

چون ترا ناپس آید در نظر ای سپر چون با دازوی در گذر

معنای سر — بود که ای سپر چون ناپس نشسته نظر که وقار نشسته کلمه
 و آن در طریقه کوره سن سن آندک و آنک با ننگ بین کچی کوسم عتده حرکت
 ایله و الحالتفات ایتمه نرا نظر و التفات و صحت و صحیح و نه به سن اولور
 بلکه نخواستنک سکا اثر ساری اولور و آینه خاطرک اندک که روبرو
 و بودنه فرخنده المی زوج و از ان منرالاسد سترنه اشارت وار در که
 کویا ناپس عرض یا ننگ مبتدی کبدر که انک صحتیک نخر اولونش
 فاضل جدا

وقم درین نیت العبد کچی نشسته بهمان مشتمله اینها فی قبیلند ندر بلین الما کچی
 قصه بنا و عابد که اسان خا رسیده کوشک و بر لر آباد و اباذان
 عدله و ذان معیج ایله معمور روشن بر در معنای مصراع بود که
 سر ای عمار و قصر منیف کبی اولان دین رفیع القدر و شرع علی ان
 اول انک نشسته عین معیور و اباذان اولسون یعنی قیامته و کت
 معمول به اولوب معمور بنا لر کبی خواب اولسون قالسون و اصل و فرعی
 استعمال اولونوب کهنه سمعون و و ایم تر و تازه اولسون و خانه سه شنگله
 طلوسون بو ننگ مفهوم اولد کیه دین برینا عالی کبدر که آنک
 عمارت علی علمائمه در ننگ و اعطیه ناصح و بر نرا خفاش و بند
 منخرق اولان بر نرا نصح یعنی دیکوب ملتحم فیماور و علی ایله اول بر نرا
 بر ای بجا و اصلای ایدر

کز ترا عقده است با دوشتر چش باش از رو پیش و بد رو پیش نیشین

معنای سر — بود که اگر نشسته عیدم مقارن عقداش و ارایه
 یعنی ادراکات هم اولوب عاقل و عاقلان کت در رویش و فقیر الماده اول
 و بود مقوله در رویش لرله اولور و ب صحت ایله تا که قدس کین حب و نیابرون
 اوله و الا دنیا تجتبه به بصل اولوب برک خط یا اولان و امه کرفزار اولور سون
 نه باش کت قالور سر ستم اولونک نه آبا خفاش یور ملق

همه نشینی جز بد رویشان ممکن تا توانی بحیثیت ایشان ممکن

معانی است بود که در روایتان غیر بی به هفت نکتہ ایله معنی
 معصیاتی و بده او نور و با طوری و نجات حق یونکت و در روایتان غیر بی اولی
 عا و عا که قادر سن انگری عینت ایله زرا آنکت سطح اهل انجمن و کل
 بلکه زهر لثوب هلاکت او نور سن زرا آنکه تو هن انجمن غیر بیره تو هن انجمن
 بکنه و کله در بلکه است در که در روایتان تعالیات تجو بر بید حق ایله
 تجو پاز تجو غضب ایله

حسب درویشان کلینت است و روشن ایشان سزای کون است

حسب درویشان کلینت است
 و روشن ایشان سزای کون است
 و عا و درویشان که تحت انجمن تحت فضل ویر زرا عا کون فضل
 ظاهری و درویشان که فضل باطنی و او در و اکثر نکتہ بی برینه
 محبت حب طبع ویر زرا نیک عا هن ایچوندر کعبه کاف عریبان
 کسریه انجمن و در مفتاح معنی ارحمه ترکیه قطره شایع سزا
 لایق معنی جنت و از بقا در اصدان شولستانه ویر که شجاریه
 ارحم ستر ایله و در از بقایه جنت و بناد که عند العرب معلوم اولان
 و جملہ تعریف و آقا جنت ایله و نیابتان نیک میانده بون بعد از
 و کوه عاوه که جمیع و نون مشتمل اوله ستر استار معنی شایع و کله
 جن و جنان و جنین و جنت و جنون بکنه کون و لعن بد عا و
 و رحمت حقان ابعاد و علی سبیل سطح طر در قطعی العاقبه اولاندره
 ابو جریس و ابلیس و وصال و امثال و کافر و ظالم و فاسق و جاهل
 عا عدل سزا است کردر کار که حقیقه لغت و او انجمن مقصود
 شتم اوله و تقصود اهل ایمان اولان لعنت در جبهه ابرار دن اقطار
 معنی کله در من احکام و نون معلوم بکنه

معانی

معانی است بود که در روایتان حقیقه و تقوا با الله محبت انجمن
 مفتاح جنت و انزه و روشنی اولان لایق لعنت در کون نعت حق و کون
 غیر بی زرا الله تعالی لعنت ایله بکنه عا کله و اهل ایمان فتح لعنت ایله
 و بوزاده ایلی بکنه و او در او کسب بود که مفتاح جنت نصیحه کلمه
 شهادت در یوسف حب درویشان و کله در جواب بود که حق درویشان
 اعظم و ندان مفتاح اولمغنه مفتاح برینه وضع اولان می پنا منومین
 ایمان زرا او توری سوکات محض انجمن وینه ایمان کون او توری بغض عاوت
 ایمان محض کفر در خصمه صا که بغض اولان منومین کما اوله درویشان
 حقیقی کبی بالکعبه ناک و بنا و مقصد علی المولی در و اینجی بکنه
 بود که سزای لعنت اولمغنه نفس لعنت لازم کلمه جواب
 بود که کسب جواز له فعلات میانده فرق و او در و کله بالکعبه سزای
 مستخرج و کله در بوزاد که بعضی ایله لعنت ایچوندر بکنه سزای
 انکت زکریه تویب انجیم لم دیو و بکنه ایمان و اکثر اهل ایمان شایع
 اقتدار ایله و با کاه و امثال لعن ایچوندر زرا بکنه لعنت او اینجی
 ظلم و شقی ظالمه نه بنا و مع پنا جرمول العاقبه در قطعی العاقبه اولاندره
 قطعاً لعنت اولنور و او مقصد لعنه ثواب فتح بولنور زرا حقاقت
 ایله سنه معاد انکت اشردر ستم درویشان خیر دعا ایمان حقاقت جانیه
 موالات نکتہ سزای کسب

پوشش درویش غیر از خلق است و پنی کام و هوای خلق است

معانی است بود که در روایتان اولی و با کسب حقه و عبادت غیر بی
 و کله در زرا طریق فقر و فاقه با کسب مفتاح بود در کار کله بلا بکنه درویشان
 اوله و کله در رویش طمانعت اینزنده ولذت و چاشنی سزای آرزو
 و بوغازی هوای و شته پنا کله و کله در بلکه غدا و سزای ایله قضایه ایچوندر

و نفع لذیذ بولس هیچ از آنها اینتر و نفع و طبقات آخونه کوزار بگانه چاه دن
خانه اولور و با خود درویش او در که بکاس ایله اکتفا ایله با خلق عیالک
مراوی و هواست آردیخه اولماز یعنی اندر پنج خفته پوش اولدیرینه طبعین
و تشنج ایدر لر جو اندرکند مراویخه لر نه تابع اولماز و کبیر طرن کبیر بگانه
بناسه و عذره فقرا سلفه افند ایدر و اندره تشبیه ایله فایده جدیده
بولور و عیش و عشرت و زینت آخونه الیقور

مردان نهند بفرق نفس پایی و نجایا بیدر گاه خدای

فرق بیدر بولور و آبروق مومنانه و سطر آسه یعنی دپه به فرق ایدر
زیرا سچاک بولند کبیر در توراده و اولور کجی کاف عیالک ضعیفه
قندک در بکدر که حرف استغناء محاسن منضم اولان اسماوند کجی بی فایده
سن و بکدر در گاه لغت و قیور بیدر زبر ادر قیور و گاه کاف بی فایده
مکان بینده مشرکدر توراده و اولماکدر و قیور نیک و اول قیور نیک
کند بیدر و آشا یعنی آستانه ایله تعبیر ایدر لر و بولور تعبیر لر لاجله التفهیم بطریق
التمشیل و آله یعنی تعالیک قیوسه و اشک اولماز معنای سطر
بولور که عا و اگاه اولوب نفسکند دپه سنه آباق قومیه یعنی معاف بولور
قیلمه به حق قیوسه و اشکینه قند بول بولور یعنی نفس حیوانیه از اول
چقوب تعافکده فنا و زوال بولور حقه و حصول و در کاهنه و دخول بستر
اولماز نیکم ابو بزر بیدر سطر بی خطاب غیب و اولوب و بشاد بگانه
و ع لفظ کتلم تعال یعنی عا قیوسه و دخول ایتمک کوشه لفظ اولماز بگانه
آخ اولناس و ارجاس تعافکده تشکیه و نظم سیر ایله اولور و بولور تشبیه
ایسه اقل قیله حاصلدر زبر الفس فالوفاتیک قطع زیاده دستور
فایده جدا

هر که او ترک تن آسانی کند پس خلاف نفس سلطان کند

معنای سطر بودر که هر که بدیشا قولای ترک ایدر یعنی تقصده
اوزره کتفه به و الکراحت و بر بیه و اکل و شرب و منای حیوانیه مشرکند
اولمیه پس اول کجی خلاف نفس اوزره سلطان اولور زبر مقتضای
نفس و بیک اولور نه کبیر سه زخم اول نفس اندر اولوب الکا حکومت
ایندیر هر دو سر بر قیله کجی اولور و قرال اولم قده سن اکتش سلطان
اوزره مستولی اولمش بی اولور آیدر اقله وجوده سلطان اولوب
تحت ولی ضابطه ایتمک استر سکا خلاف نفس و اقله اوزره اول
و هوکی و شهبوانه ازاله ایله وار حنی الفس مخالفدرن تخذیه قبل فاعلم نیک

کر عمارت را بری بر آسمان عاقبت زیر چاپک کردی

معنای سطر بودر که اگر عمارت آسمان اوزره ایدر سن غرورکند
صرفی بک و آله المشربا کوهاره ایره بینه عاقبت بر آکتده نهنا و غنی
اولور سن یعنی بر ویدر میشده ایلی اولمغه بیتک سمواته ریخه اینتر و آخر
التنه و خون اولور سن و علوی دن سطح به هر شرسن پس بویده ضحاکه
یکسان اولما که رضیونا ایدر بیکند و کزرها لفظ اولوب اسراف
مال ایدر سن و آخر تحمل کسبه به کلور سن

که چو گستم شوکت و زورت بود
جای چون بهرام در کورگت بود

معانی بود که اگر بنا بر رسم داستان بگویند و زور
 و قوت اوله عاقبت بهرام کور که برکت کور ده اولوب و تدره داستان
 اولور سگ زبرافضه الهی کلمه کور زور و زور و شوکت با شمس و صید کور
 ایدر کن سنه صید ایدوب کوره یعنی قهر او خال ایدر و رسم و بهرام اولوق
 خانه و بر جزینا یعنی غرور و عفتان قویوب بجز و افتقار که همه متوجه
 و اعمال صالحه ایدر قهر منتهی اولوق کر که

پروین و بمانی پدیدار

آخرت بمایشدن و ربطین غار

کینه و اولوب پادشاه و بکدر معانی بود که اگر کینه و کینه پادشاه
 قلماس یعنی جوق زلفا سلطنت سوروب و دنیا فلان زنده طوره سگ آخون سگ
 مغاره کینه قهر کور اولوق و یا خود او را به کینه کور کور پس ظاهر ایدر
 ایدر عاقبت بطن ارضه قرارگاه ایدر سگ و موت ایدر یوب بر زنده طوره غوی
 کیدر سن سیم در ارضه چو فایه از یاشه صولت اولور

ای پسر از آخرت غافل میباش بامتاع این جهان خوشتر باش

متاع انگله تمنع و انتفاع اولور سنه در و صاحب عباد و دین که قابل عزت
 و ور ایدم بدو کله متاع چنان برزیدر یعنی آنکله سگ قصه ایدر کله سنه از
 که مبتذل در پس دنیا و متاع دنیا چنان بزرگی که حال ایدر به مقوله سید
 معانی بود که ای پسر آخرت کین خاف اولور یعنی دنیا به
 مشغول اولوب آخرت اونتمه و تو جهان کین متاعیه خوشتر اولور یعنی متاع دنیا به
 سکون ایدر و آنکله خاطر خوش اولور سکون زیر خاطر مطمین اولور

سنه و کله

چون شود که با پتیم ناکرین عرش کجوت و جزینت آمدن

ناکرین خایه معینه ناکرین ناکاه و بکدر عرش همه عرشه همه اصناف ایدر
 تعظیم طریقیه دنو العرش ده که اصناف کجی زیر ایدر و ذوالعرش اولور
 و صف ایجات اندر استغفار نیک اولور و کله در تقوی الله عز و جل بلکه علمونا
 عدو و عظم عرشه بیجا بچو نذر زیر عرش بر حسب اعلی قدر که در تنو ز کینه
 وار که هر کله ای که کائنات اراسه در تنو ز کینه بیایوق مسافه در جنبش در پیش
 و حرکت معینه معانی بود که چون که بر شمع ناکاه
 اغنیه اول وقت عرش الهی حرکت کلمه یعنی انات کربان اولور یعنی ن
 اولور کله از ان اولور زیر او عظم و محل خوف و خطر در کس عرشه ایدر
 دور و حرکت وار در بر کس سه و در طریقیه در که الحاکم استراز در بر انتم
 انصار دن سعیدین معاد کله رهنه انتمه موتنه و اقیع اولور کله و بر کله اخی
 نیست طریقیه در که الحاکم تقی مش در کله در فکر و بولونیت معلوم اولور کله
 عرش و اولور نذر زیر ایدر آخرت اولور سطر کله سنه سقندر آخرت
 ایدر حیانه موصوفه در حقان الله تقی وان ایدر الاخرة الهی اولور
 پس بو مقوله ثانوی ایجات عقیقه حیدر

چون پتیم ناکرین حالک اندر ایدر پتیم ناکرین

معانی بود که بر کله بر پتیم ناکرین ایدر یعنی خله ایدر و اغنده حاکم
 اکبر نار ووز فی اولور حالک آنه آنه بر سگ و کله ایدر که امکان منفه
 اقا ایدر و عقیقه غایب و آنه بداید زیر ایدر یعنی اعلی متوق ستر معانی
 اشد در زیر انکس در و حقیقه خایه کله اشد عقیقه حیدر مطلق اولور کله ایدر
 خایه

چهارم مردی ای سپید بدران اولا سپید از حق در نهان

معنای سید بود که ای سپید ارکات نذر کوی کجاست
و بر خوشی نهج ایت اولان است تعالی که نیکو خدای است
معصیت خدای را بگذرد زبیر اخلاق مطلقه و کلام ای سپید خالق مطلقه در
که عالم الغیب و الهیاده در پس مزاجه الهی اولان کجاست اطلاع
حق استخفا و جلوه بیستی مشایخ آید و به نهان آشکاره که کجاست
معبود اولور

عذر خواهد مرد پیش از معصیت

باش شرط اعتبار پیش از معصیت

معنای سید بود که مرد معنوی اولان نیست او در که معصیت
مقدم عذر خواه اولور یعنی معصیت بولسین باطنه صفت ندامت
و اول که عاصی و مستغنی بر سره کتور و به جمع و انما اولور
و به معنی آنرا اولور می در که است تعالی و صفت تنفیذ اتمک و اولان
دوئی العقول که عقول سلب ایدر و اولان انشاده عین ناچار بر سر
شده صا و اولور معنی ایدر: اضلعه عین عده او بیدار است به بونمی خاطر
کتور مرد کون بشریت سیده صا و اولور پس کتور صا و بونمی عاصی
اولان بگذرد اولان نشد و تو عین اولان عده و کتور مرد و میان عاصی
بر صفت حق اولور که آنکه عاصی معصیت زیاد اولور زبیر اتمک
احد و اولور که و جوا سینه مشرب و تقصیر بر سره بر با اولور عاصی

ار

ای سپید اولی الامر اولان باز اولور بونمی انشاده کتور که و اولان
عصیت آخوه عین شانه یعنی و آئی اولان آومه که عاصی حسانه عاصی
کلمه پس مرد عین آه سبب است حسانه زیاد اولور بلکه حسانه سبب است
زیاده اولور که آنکه آخوه بجات اولور زبیر اتمک بجمع اولور کتور
کف سبب است اولور زبیر اتمک کتور

انکه کجاست مردان میکند

با صفت لطف و احسان میکند

معنای سید بود که اولان کجاست مردان کجاست اتمک و اولان
بولسین کتور صفت و تقوا به لطف و احسان ایدر زبیر ابو معاصی حسانه اتمک
خصال محدود که نذر و اخلاخ ایدر متابعت اتمک سبب سعادت
و باعث بجات و باوئی رفعت در جات در خانم

هر که او باشد ز مردان خدا

باش اندر تنگ دستی از حیا

معنای سید بود که اولان کجاست که راه عاصی مردان و کجاست
ار لکن در شرط لطف حالند به سحاده اولور کتور و صفت حالند
و اول معنای ایشان در لکن قرآن کتور و اولور عین الفهم اولور
کان بهم خصاصه

ای سپید در صحبت مردان درای

تا نظر بایابی از فضل خدای

معنای بود که ای پسر صفات مذکور را بدین متصرف مردانست
و حق از اینهاست صحبت نعل و جگر نه داخل اول تا که نفس خداوند نظر کرد
بود پس

می جوید مردانضا از کسی
کراش جور و جفا با او کسی

معنای بود که مرد معنی او بود که هیچ برکت و انانیت
و علی استمرا اگر انجا جور و جفا کنی از اینشور سه ده نیمی که لغت بر برکت آن
جور و جفا چاکه و ظلم و تعزیری کور سه شونان بنام انعامی الی پورکت
و بمنز و در او خواه اولمانا بکامه و احسن الی من کما الی انک مویخه
عصا پدیدر اشته بومنی می اولیا ناک صفتا مخصوصه سندنر

فقر می دانی چه باشد ای پسر
با تو گویم کرداری زان خبر

معنای بود که ای پسر فقری بدو میسوزند اولو بوعینان
صوفیه ده فقر و بدکاری نه معنایه و تحقیق نذر و فقیر تحقیق ناک معلوم اولو
علیست ندر سکا سولیه بین اگر انانک خبر طو غرسن یعنی بوانه کلفی اگر سکا
بر عارف اند اخبار اتمدیم بو قولم قول اغاث طوت ناکه سمونه الی اسن
و نه اید و کن بکن

گر چه بگشت زنی نوادری ز بود لوق
تو پیش از منم نماید پیش خلق

می توانی غنا و بگذرد و آنی فخره و لامانه سکونند در و بشرف خفته
معنای بود که اگر چه فقیر در و بشرف خفته که التذانه غن و با احتیاج
و ضرورت اوله بویا بدین خلق او کذا کند یک منعم و دولت کو ستر و حاله نیمی
ایبیه بنگه به ایش ایتمز و ضرورت و وار در و جواز بانه لغت کجا نوع این سگه کتور کوز

گر سینه باشد دم سیری گزند
دوستی با دشمنان خود کند

کراتنه کافانک منغ و راناک سکون سبک کس به آج معنی جامع کس سیری و تقفدر
زند او رمق معنی ضرب کج معنای بود که فقیر هیچ او در که
آج اولو یعنی آج ای یک طو خلقا دم او در و تاج اج اوله منغی اخبار ایدر و جهمه
معنایه ایدر و تحقیق غیر به حاله عوض ایتمز و کذا ناک فقر هیچ ایله او در که کذا
دو شما ندره دوستی ایدر

گر چه بشناس غر و زار و ضعیف
وقت طاعت کم نباشد از حرکت

لاغر آرقه که التز و با غس زار از اطمینان کج حرف بار و مصاب
و دوست معنای بود که فقیر تحقیق خوفدار آرن و ناخوشی
و ضعیف الوجود اوله ده بینه طاعت و عبادت و وقت بار و مصاب کذا
اولمانا یعنی بولار کذا کرمی عالم از و توانا و صحیح الوجود اولنار له برابر حرکت ایدر
و عملده بولنور

چون دل پر داری دوست تهی
در ترازوی نماید فریبی

تاری که بر بوش مثل بوش القویه توی دست در بر فقیر محسنه سرازو عبودیه
 میزان نبی خیره ای ده یا زانده در خیره اول زده فانی مفتوحه و آخن زده با موجیه
 نایه ساری و باوس کنه ایبه سمنز در که عب سمان دیر معمای س
 بود که چونکه فقیر طو کول کول و بوش ال طو تر یعنی الی بوش الیه یعنی کول
 غنیر سرازو ده یعنی وزنه سمنز کور سوز یعنی آنچه جایز است از الله که بوانه
 نظر آید در ظواهره و کل پس غنی اظهار غنا است تقصیل التوزن اولی لازم
 کلهوز زبر اقبیه قنایه توی در فقیر الیه بویه و کلهوز بلکه اظهار غنا
 ایتمیده تقصیل التوزن زبر اقبیه قنایه بویه

ای سپه خود را بد رویش سپار
 تا نکه داریت بود پروردگار

سپار کس برین و با بجهیده او حاضر در اصم لوق و طایر مشرق معینه نکه داری
 صفتی بچی و بچی در پروردگار و کار و نیت معینه در که مبالغه افاده آید در
 معمای س
 بود که ای سپه کنده یک در ویشده و فقوا باب
 آلهه سپارش ایله و طایر و انارش و انزه کرانه و خد متکرند و صحنه زنده
 اول تا که پروردگار کنه یعنی زبانت سنکات حافظت اوله یعنی بلا با و آفان
 مصون و صحت و عافیه معنون ایلیه

با فقیران هر که هدم پیشود
 در سراسی خلد محرم پیشود

سراسی بادش هدمت و اولو نکه برکت اولد قاری و انزه لره و او لره و بر
 سراسی خلد جنت زبر اکون و ضاد عارض اولیو در و ن مشغل
 اولوی

اول یعنی شانه حالت اولایه او زرنه با بقدر معمای س
 بود که هر گاه فقره حقیقه به هم میوم و مصاحب اوله سراسی محمد اولان
 سینه انزه و نیاده که بجه موج و درجه کرانه ماسوی اولور زبر امناسه معنویه
 جنت جنسه جذب آید و با خود خود خود الیه اولور سرازو در ویشان و خواص
 درگاه رحمت بجه استباه از غفلت گوید

از خدای خویش تر غافل مباش
 غافلانه در ره باطل مباش

معمای س
 بود که کنه خدا کنه غافل اوله یعنی غیبه مشغول
 اولاجنه الکام مشغول اول زبر اغیر غانی و حی با بقدر پس باقی معنی غانی
 او زرنه اختیار ایله عکس ایتمه و غافلانه مناسب اولور وجه او زرنه یعنی
 غافلانه راه باطله یعنی راه شیطانده و عا سواده و خلد ستر عده اوله

جای کریمه ایست این جهان در وی محمد
 چشم بخت برکت اولد بجه

معمای س
 بود که بولا در دنیا اغلیق بریدر بنا و علی بن
 کومله یعنی دار استاده خندان اولمق اولما ز پس انزه کوملک سواد سینه
 هر سینه زبر آانه چون اولان کولر بوضه عاقل کومله انکچون دیر لکه جهان
 بی عجم اولان آدم اولماز و عترت کوزینه اچوب احوال عالمه و واقع اولان تغییرات
 و خصنایای مختلفه به نظر ایله تا که متعظ اوله سن ویند قبول آید سن
 و طود و انکی بغنه یعنی واجب اولان یوزی عبرتک اولور می اچوب و اغیری قبول
 مهر سلوک اولور می کر که زبر آادیمش در که بنده زان سکوت و معلازمت لیبوت
 و وارد اولمش در که سقا الانک در حفظ است پس دنیا و آخرت ده چکلان

ز جملت کثرت اکثری دل او چند نذر
 چو مور از حرص هر سوینی مرو

پند ناصح را بگوش جان شنو

معنای س... بود که فرخنده کی حوصد کت هو بنگا کتبه و دیوب بود که
 زیرا حرص صفت مذمومه در کز کز زنی بجان و کز کز عجزی بجان زیرا حرص
 مقدر درون زیاده اولماز و در پیش در که الحار کین محروم حسن اگر بو
 خصو صده و اگر عجز با نامح و واعظان پند و نصیحتی خاکه لاجله ایست
 و در کله بوجه سمع ظه که انکفا ایتمه زیرا ایند ان کت کت فتنه تاثیر
 از حد که مقتضای سیه عمل حاصل اولماز زنی او بجا و عفت

ای چسپر کودت نه بازی مکن با مکن
 کار با تشیطان همان بازی مکن

بازی با موقه ایله
 اولون انبار خفته
 وقتی اولون ایله اور تاق
 شریک ایچیه

معنای س... بود که ای چسپر نابالغ و بی تجربه و غفلت و کلسن
 بازی ایتمه یعنی او شکار کبی او بنامه و سنه حقایق اشتغال ایله جاکش
 طومنه لره و لوب ایله اولمه و شیطان او را قلع ایله ایتمه یعنی
 شیطان ایشو که قارش رمه و آلا کار خیر کاف و اوجلا ایله ریس
 هم ایشو سینه ایله مباشرت ایله و ضرورت اولماز حقه حصول الکله طوم
 ایتمه و غرض دنیا ایچون ایش طومنه و ریبا و امثال اینک حذر ایله ایتمه
 کار عفت و امان تقوی بود

نفس بد را در کینه گیری ده
 عمر بر باد از تبه کاری ده

معنای س...

معنای س... بود که نفس بد کناه اینکله یاروم و بر همه تعجب معصده
 هوای نفس مساعی و متابعت ایتمه و بدکارای بوزنی فاعل عمر کاباد اوزرنه
 و برمه و یوقی بره هوایه صاورب افن ایتمه الحاصل شول مک که کناه اینکله
 نفس افاره به معین اولور و اولیابه اکامساعی قیومر بو مقوله بد کارای
 حقتنک عمر نه بر باد و سراف و اضاعی ایرو قیامت کسول اولور
 پس کز کز که نفس و شیطان مساعی ایتمیه و وقتیه حقیقه ایله هم

هر کجا تهمت بود آنجا مرو
 راه حق را همچو نایب مرو

معنای س... بود که هر کجا که تهمت اوله او را به کتبه و موضع تهمته
 بولیمه زیرا او اولمش که اتقوا مواضع التهم الحاصل خلفت و هینه
 بر نشه هر شوب سنا حقه سواظنه باعث اولاجی برده و ایش بولیمه
 کز کز عین دین و کز کز عین دنیا در و راه حقه ایچیه کتبه یعنی ایچ بولیمه
 افغان و خیزان و تر و دوخیز اوزرنه کیدر سندی طوبی حقه علی ایچیه کتبه
 بلکه برورش کاطع ریخا ایوب هر وضع قیم ائید و کتبه بره علمه و رشک
 آباق باص تا که وقتنه دن و اخراجن خلاص اولوب منزله طوغری واره

دو شمانی داری از وایمین میباش
 زیر سقف نیتون سب میباش

معنای س... بود که اگر دو شمان طوم ترس کت یعنی دو شمان و خصم کت
 واریسه اندک قید و لالی اولمه زیرا او و شمانک حذر لازمه را ایچیه
 در کز سقف التذره اولور رمه و سکن اولمه و آویله خوف برده سکن
 اولمق کت پنجه حذر ایله رساک اوزرنه حواله اولان دو شمانک دخی حذر

معنای س...

اوزرنه اول و آنقا قریب اولمه انابله مغز دور
 در ره فستق هوی حرکت متاز
 نوشتن را سخره شیطان ساز

معنی است بود که نفس و هوی بولند و حرکت چایمه یعنی آب
 نفسی او بولند سورمه بلکه آنکس که این ایله زیر اغایت خفته هلاک و قوی
 کند یک شیطان سخره سه دوزمه یعنی برایش اشک که انکله سخره شیطان
 رجب اول سن بلکه بر کار طوت که سنک تریب ایستو و یا نکه قریب اولونه
 قادر اولسون تنگ عارفان نور معرفت فرار ایدر و محقق اولمقان
 خوف ایدر شهاب آسکی ذک فرار و حار ایدر یک کیم قادم

چون سفر در پیش داری زاد کیم
 همه خود را هم سر بر باد کیم

معنی است بود که چونکه او کلند سفر آخرت اطو تر سن که اول
 بوله کت که در آرق طوت یعنی علم و عمل و حاله کوازه سلوک ایله
 تهی کیمه زیر اهو بوله حاله کوره ایله بزک و سزگر کرد و بونکله بیه
 کند کیم بیه و ویت چایک باشتن بیه یعنی جز الاول الا آخرت با طوت
 یعنی بیه کیم سنه در که نیز کلور کچو و او چار قوش سایه سه و اقر صو
 کیم در که قرار ایتمز و سر عتقه گذر ایدر کیم آکا طمانیه و مغز اولمه
 و طول اعلی قو و الابر کون اجل بیلی اوزر که سه و کیم نور سن و اجنه
 اوقات و اسراف نقیسم ایدر و کیم نادم اولور سن و محاضرت حقه

اول نه طور رسن
 ای سپر اندیشه از اعتدال کن کن
 نفس بد را با کد پاچال کن

معنی است

معنی است بود که ای سپر دوزخه و جوارحه بیونار نه کچور کلمه
 اتشین حلقه کردن و زنجیر کردن اندیشه ایله یعنی فکر ایدر و با اسباب نمودیه
 سنک حذر ایله زیر ابوراده و مردن حلقه به طاق کتور سن او راه
 آتش سوزان دن طوقه نجه طاق کتور سن و نفس بیکه دیمه ایله
 پایک ایله یعنی مجاهد ایله سکویه تا دیمه ایله کور خوار و حقیر اولسون و قریب
 کیمه از لسون زیر اسن انز عزیز طو تر سن آخر اول سنه ذکیل ایدر دوزخ
 نفس عبارت سنه در همکاب هوی و هوس سدا ایدر سنک باب دوزخی
 دخی سدا ایتمش اولور سن و عذابا پان بجات اولور سن

از عذاب حق یکی اندیشه کن
 نه مغزی را کار کیم

معنی است بود که عذاب حقن بر اندیشه ایله یعنی تفکر ایدر
 انک خوف ایله که نار آخرت نار دنیا کیم و کله در بلکه نار دنیا نار آخرت کن
 یتمش حصه دن بر حصه در نار دوزخه یا نمیه سن یعنی یا عقاب اولور
 سازگار بیه پیشه و صنعت ایله و دایم راه آخرت بر اعنی دور و لوازم
 مهت ایله زیر ابورادن او را بیه نزار و تری دست کیدنم آخرت معذب
 اولور رسول معنا و ناه غم لری بطلان کیم و نقد وقت لری هوا بیه کیدر

اوچن شری
 جمله را چون مرگت بر دوزخ گذر
 جای شادی نری مرگت با چندین خطر

معنی است بود که چونکه جمله عوام و خواص کچون جهنم اوزرنه
 مرور و عبور وار در تنگ خوانده کلور و ان منکم الا وار و ما یس بو قدر
 خطر لری و موقنر و هولناک بر زخار وار ایکن بو احوال بوکات ایله جای
 سرور و کله یعنی بو ارا غلبه جی بر لری در بو حسه کولمه جاک و کل

اتشوی پیشواری ای قیصر

هیچ خوفت نیرم ازینار سیم

معنای سید بود که او زین کز زاید است که در کتاب است
بو مقوله نارائت الموقر و اصل خوفت بود در نه جزئیة نونه طلی پس اگر سن
انکه حقیقتی ادراک اید پیش اول ناری سوبندر نور عمل و نور معرفت
پیدا اید در دلت زیرا اول وقتیه جهنم در کت که جو یا منومن فان

عقبه دور را برست و بارت بر هم گران نگذر و بارت بر همی دیگران

معنای سید بود که بول و عقبه وار در و سنان بولنده زیاده
آخرو و غیره سیدی اید اول بول اول بولت که زبیر آهوس
کنند بولنده در پس بول کلی تخفیف اید نور تا که آن گذر
ایده سن و آلا ایل سنان بولکان چلیز

داری اندر پیش روز استخیر وز خایست نیرم استامکار

معنای سید بود که او کله و قیامت کونی طوره سنان که بولایت
چنانکه بولوب قبر کان قیامت که کرد و اول کونده خدا که فراره امکان
بوی در انچه خلق اول کون محصور و محاط او بوی این المفسر در
کر کرد

پست شکنج ز نارکت از میان تا شوی از جمله اسلامیان

تضمینیه کا در طیدنی صورت در که کعب جنبه لود و کوی هی منقوش اولور
ز نارکت ناری و خوش میاننده یعنی بیلنده اولان نشه در کانی اتفاقا
و نغمه الله ده کله ز نارکت کافرا و مخصوص بر قوت قدر حق پرست آن
قدشانه شریعت آنکه کفون حکم ایدر اون ایک بر ده و وح اولور
کشید قوت نور و تجسید و نصر انبار فدیسه هی در بر انتهای
و مغرب اللفه ده کله که غیال ز نارکت فزیه بود که غیال که غیال بجمه اید
علامت ایل زمت و ز نارکت سنان و اندرک امثال فکر رانتهای پس
قاموسه نصاری وید و کما ایل ذمات غیر بیدر و تعریف نده کله که
بر سیمک معمول یر معنی قدر غیظ بر خیزد در که وسطه شد اول نور
کستیم وید کله نیت غیر بیدر انتهای یعنی کسب صمیمه بر خط غیظ در که
ذنی آنکه فوق الشب و دون الزنار شد ایدر کسبی دن مع بیدر
معنای سید بود که معبودا سخا دانید و کانه صحن کف
که اید و وسطه اتفاق با سوی ز نارکت آج و جوز تا که جمله اسلامیان
اولاسن یعنی که چه صونتا مسلمان و کله حقیقتیه خصم پرست و ز نار
بند اولد که هم خفیف اولما ز سن ز نارکت کلام حقیقت اسلامی بولمقدار
اسلام ابراهیمی کیم کما قال اسلمت رب العالمین بوحه صورت
اسلامی و کل مقلد و ایل رسم بوندرک اکثر ناکت اسلامی عاریه در
و بوار اس بر خوف بر در کما سلسله مرور ایمان اسبابه نشسته اید

نفس مرا که بازواری از هوا دین و دنیا حاجت کرد و دروا